

جزوه مقنون درس

"آیین سخنسوری"

(کد درس : ۷۶)

این جزوه امانی است

مخصوص جامعه سہائی است.

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	۱- نطق مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در مورد حزن و سرور
۲	۲- نطق مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در مورد حیات جسمانی و حیات روحانی
۳	۳- چند خطابه از حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ دربارهء صعود جناب ابوالفضائل شامل:
۴	- خطابه‌ای که در بیت مبارک ایراد فرمودند
۵	- خطابه‌ای در یک محفل دیگر
۶	- خطاب به اشخاصی که به مصر می‌رفتند
۷	- خطابه‌ای که در اطاق جنب مقام اعلیٰ ایراد فرمودند
۴	۴- خلاصهء بعضی از نطقهائی که در صعود حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ ایراد شده است شامل:
۸	- سخنان نمایندهء اسلام
۸	- سخنان نمایندهء ملت مسیح
۹	- سخنان مفتی حیفای
۹	- سخنان نمایندهء یهود
۱۰	۵- ترجمهء نطق پرفسور هانس پتر دربارهء صلح عمومی به وسیلهء نظم عمومی
۲۴	۶- بعضی نصوص مبارکه در تأکید فن سخنوری و امور مربوط به آن

در باره، حزن و سرور

ب
" هو الله "

جميع بشر همیشه مورد دو احساس هستند یکی احساس سرور دیگری احساس حزن وقت سرور روح انسان در پرواز است جميع قوای انسان قوت می‌گیرد و قوه، فکریه زیاد می‌شود قوه، ادراک شدید می‌گردد قوت عقل در جميع مراتب ترقی می‌نماید و احاطه بحقائق اشیا، می‌کند اما وقتی که حزن بر انسان مستولی شود مضمود می‌شود جميع قوی ضعیف می‌گردد ادراک کم می‌شود تفکر نمی‌ماند تدقیق در حقایق اشیا، نمی‌تواند خصوص اشیا، را کشف نمی‌کند مثل مرده می‌شود این دو احساس شامل جميع عموم بشر است از روح برای انسان حزن حاصل نمی‌شود و از عقل انسان زحمت و ملالی رخ نمی‌دهد یعنی قوای روحانیه سبب مشقت و کدورت انسان نمی‌گردد اگر حزن از برای انسان حاصل شود از مادیات است اگر از برای انسان خمودت و جمودتی حاصل شود از مادیاتست مثلاً " تاجر است زیان می‌کند محزون می‌شود، زراعتی دارد برکت حاصل نمی‌شود می‌گردد، بنیانی می‌سازد خراب می‌شود محزون می‌شود و مضطرب می‌گردد، مقصود اینست که حزن انسان، کدورت انسان از عالم مادیاتست یاس و نومیدی از نتایج عالم طبیعت است پس واضح و مشهود شد که حزن انسان و نکبت انسان و نحوست انسان و ذلت انسان همه از مادیاتست اما از احساسات روحانیه هیچ ضرری و زیانی و غصه و غمی از برای انسان حاصل نمی‌شود حال جميع بشر معرض غم و غصه و ملال هستند انسانی نیست که از برای او حزن و الم و مشقت و زحمت و تعب و خسارت حاصل نشود چون این احزان از مادیات حاصل می‌شود چاره نیست جز اینکه رجوع به روحانیات بکنیم وقتی که از مادیات نهایت تنگدلی حاصل گردد انسان توجه به روحانیات می‌کند زائل می‌شود انسان وقتی در نهایت مشقت نهایت یاس می‌افتد چون بخاطر آید خدای مهربان دارد سرور می‌شود اگر بشدت فقر مادی افتد با احساسات روحانی آید خود را از کنز ملکوت غنی بیند وقتی که مریض می‌گردد فکر شفا می‌کند تشفی صدر حاصل نماید وقتی که به مصائب عالم ناسوت گرفتار شود به فکر لاهوت تسلی یابد وقتی که در حبس عالم طبیعت دلتنگ شود به فکر پرواز به عالم روح می‌افتد سرور می‌شود وقتی که حیات جسمانی مختل باشد به فکر حیات ابدیه افتد منون می‌شود اما این نفوسی که توجهشان صرف به عالم مادیات است و در بحر ناسوت مستغرقند در وقت بلا و محن چه تسلی خاطر دارند نفسی که معتقد به این باشد که حیات انسان محصور در حیات مادی است چون ناتوان گردد و در بلا و مصیبتی گرفتار شود و کوس رحیل بگوید به چه چیز امید دارد و به چه چیز تسلی یابد کسی که معتقد به حی قدیس مهربان نیست چگونه روح و ریحان یابد یقین است که در عذاب ابدی و نومیدی سرمدی است پس شماها خدا را شکر کنید که احساسات روحانی دارید و انجذابات قلبی دیده، بینا دارید و گوش شنوا جانی زنده دارید و دلی ملو از محبت الله در هر مصیبتی گرفتار شوید تسلی خاطر دارید اگر زندگانی دنیوی مختل شود بسه

حیات آسمانی مستبشر هستید اگر در ظلمت طبیعت گرفتار شوید به نورانیت ملکوت سرورید هر انسانی که احساس روحانی دارد تسلی خاطر دارد من چهل سال در حبس بودم با آنکه تحمل یکسال ممکن نبود هر نفسی را به آن حبس می آوردند یکسال بیشتر زندگانی نمی کرد از غم و غصه هلاک می شد لکن من الحمدلله در ایسین چهل سال در نهایت سرور بودم هر صبح بر میخاستم مثل اینکه یک بشارتی جدید به من می رسد هر شب تاریک می شد نور سرور در قلب می افزود احساسات روحانی تسلی خاطر و توجه به خدا سبب روح وریحان اگر توجه به خدا نبود احساسات روحانی نبود چهل سال در حبس چه می کردم پس معلوم شد اعظم موهبت عالم انسانی احساسات روحانی است و حیات ابدی انسان توجه به خدا امیدوارم روز بروز توجهتان به خدا زیاد شود و تسلی خاطر بیشتر کرده نفثات روح القدس بیشتر تاثیر کند و قوای ملکوتی بیشتر ظاهر شود اینست منتهی آمال و آرزوی ما از خدا چنین می خواهم "

(حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ - خطابات مبارکہ - جلد اول - ص ۲۰۹ - ۱۹۷)

(نطق مبارک سلخ ذیقعدہء سنہ ۱۳۲۹)

در منزل مبارک پاریس ۲۱ نوامبر ۱۹۱۱)

نطق شماره ۲

نطق مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در مورد حیات جسمانی و حیات روحانی

"... انسان دو حیات دارد يك حیات جسمانی يك حیات روحانی حیات جسمانی انسان حیات حیوانی است ملاحظه می کنید که حیات جسمانی انسان عبارت از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و راحت کردن و گردیدن و اشیاء محسوسه را نظیر کائنات سائر از ستاره و آفتاب و ماه و جبال و دره ها و دریاها و چشمه ها و جنگلها دیدن است این حیات حیوانی است مشهود و واضح است که حیوان در معیشت جسمانی مشترک است يك چیز دیگر هست و آن این است که حیوان در معیشت جسمانی خود راحت است ولی انسان در معیشت جسمانی خود در تعب، ملاحظه کنید که جمیع حیوانات که در این صحرا هستند در کوهها هستند در دریاها هستند اینها به سهولت معیشت جسمانی خود را بدون مشقت و تعب بدست می آورند این مرغها در این صحرا نه کسبی نسه صنعتی نه تجارتی نه فلاحتی بهیچوجه من الوجوه زحمتی ندارند هوای بسیار لطیف استنشاق می کنند و بر اعلی شاخه های درختهای سبز و خرم لانه و آشیانه می نمایند و از این دانه های موجود در این صحرا تناول می کنند جمیع این خرمنها ثروت آنها است بمجرد اینکه گرسنه می شوند دانه حاضر بعد از خوردن دانه ها بر اعلی شاخه های درخت در نهایت راحت و آسایش بدون زحمت و مشقت راحت و آسایش می نمایند و همچنین سایر حیوانات لکن انسان بجهت معیشت جسمانی خود باید تحمل مشقات عظیمه کند شب و روز آرام نگیرد یا فلاحت کند یا صناعت نماید و یا به تجارت مشغول گردد یا در این معادن شب و روز کار کند یا در نهایت زحمت و مشقت

به این طرف و آنطرف سفر کند و زیر زمین و روی زمین کار نماید تا آنکه معیشت جسمانی او میسر گردد ولی حیوان این زحمات را ندارد و با انسان در معیشت جسمانی مشترك است و با وجود این راحت نتیجه، از این معیشت جسمانی آنها نیست و اگر صد سال زندگانی کند از حیات جسمانی عاقبت ابداً " نتیجه‌ای نیست فکر کنید ببینید آیا هیچ نتیجه‌ای در حیات جسمانی هست این همه میلیونها نفوس که از این عالم رفتند آیا هیچ دیدید که از حیات جسمانی خود نتیجه‌ای گیرند و جمیع حیاتشان هدر رفت زحماتشان هدر رفت مشقاتشان هدر رفت صناعتشان هدر رفت تجارتشان هدر رفت و وقت رفتن از این عالم در کف چیزی نداشتند نتیجه‌ای نگرفتند اما حیات روحانی حیات است حیاتی است که عالم انسانی بآن روشن، حیاتی است که انسان از حیوان متمساز، حیاتی است که ابدی است سرمدی است پرتوفیض الهی است حیات روحانی انسان سبب حصول عزت ابدی است حیات روحانی انسان سبب تقرب الی الله است حیات روحانی انسان سبب دخول در ملکوت الله است حیات روحانی است سبب حصول فضائل کلیه است حیات روحانی انسان سبب روشنائی عالم بشر است ملاحظه کنید نفوس را که حیات روحانی مکمل از برای آنها فنائی نبود اضمحلالی نبود از زندگانی نتایجی گرفتند و ثمره‌ای بردند آن ثمره چه چیز است آن قربیت الهیه است آن حیات ابدیه است نورانیت سرمدیه است آن حیات بقا است آن حیات ثبات است آن حیات روشنائی و سایر کمالات انسانی حتی چون در نقطه تراب ملاحظه کنیم نفوسی که حیاتشان جسمانی بود و از حیات روحانی نصیبی نگرفتند آثارشان بکلی محو شد نه ذکری نه اثری و نه ثمری نه صیتی حتی در نقطه تراب نه قبری و نه اثری نهایت ایامی چند قبورشان معمور بعد مطمور شد و رفت لکن نفوسی که حیات روحانی داشتند اینها در ملکوت الهی الی الابد مانند ستاره درخشیدند عزت ابدیه دارند در محفل تجلی الهی هستند از مائده آسمانی مرزوقند از مشاهده جمال الهی مستفیضند عزت ابدیه از برای آنهاست در جمیع مراتب الهی حتی در عالم ناسوت ملاحظه کنید می بینید آثار اینها باقی است ذکر اینها باقی است اخلاق اینها باقی است مثلاً " سه هزار سال یا دو هزار سال پیش نفسی بوده منسوب به عتبه الهیه بوده مومن بوده و مستقام بر امر الله بوده الی الان آثار آنها باقی است الی الان به ذکر آنان خیرات و میرات می شود الی الان بنام آنها مدارس تشکیل می گردد و معابد تاسیس می شود الی الان بنام آنها شفاخانه‌هایی ترتیب می شود مثلاً " حواریون حضرت مسیح، حیات جسمانی پطرس حیات ماهی‌گیری بود دیگر حیات يك ماهی گیر معلوم است چه چیز می شود اما حیات روحانیش به نفثات مسیح در نهایت روشنائی که حتی در نقطه تراب آثار او باقی است و امپراطوری رومان نیروی به آن عظمت نه اثری و نه ثمری و نه بروزی و نه ذکری و نه ظهوری پس معلوم شد که اصل حیات انسان حیات روحانی است این حیات روحانی انسان نتیجه دارد این حیات روحانی انسانی باقی است این حیات روحانی انسان ابدی است این حیات روحانی انسان، عزت سرمدی است .

الحمد لله بعنايت حضرت بهاء الله از برای شما این حیات روحانی میسر است این موهبت کبری جلوه نموده این شمع روشن افروخته شده جمیع نفوسی که ملاحظه می کنید در روی زمین از ملوک گرفته تا مملوک

حیات آنان را نتیجه‌ای نه، ثمری نه، اثری نه عنقریب ملاحظه می‌کنید که بکلی محو شده‌اند و از این عالم رفته‌اند نهایش پنجاه سال زندگانی نمایند ولی از این حیات نه اثری نه ثمری نه نتیجه‌ای مرتب‌لکن شما الحمدلله بعنایت حضرت بهاء‌الله حیات روحانی یافتید و بنورانیت ملکوت روشنید و از فیض ابدی استفاضه می‌نمائید لهذا شما ابدی هستید سرمدی هستید باقی هستید روشن هستید و از حیات شما نتایج عظیمه حاصل حتی در نقطه تراب آثار شما باقی و برقرار فراموش نخواهید شد و در عوالم الهی مثل آفتاب روشنید نورانیت شما واضح و مشهود است در محفل تجلی الهی الی الابد حاضرید و در انوار کمال و جمال مستغرق خواهید بود شکر کنید.

(حضرت عبدالبهاء حل‌ثنا - "منتخباتی از الواح و آثار مبارکه")

بر حسب پیشنهاد لجنة محافل تذکر - ص ۹۲ - ۸۵

(نطق مبارک در نیویورک آمریکا)

شب یکشنبه ۷ جولای ۱۹۱۲)

نطق شماره ۲

۰۰۰ امشب تمام احبا در بیت مبارک مجتمع شدند و همه در اطراف رحلت این نفس بزرگوار و معلم روحانی عالم‌مقدار (منظور جناب ابوالخائل گلپایگانی می‌باشند) صحبت می‌نمودند تا جناب میرزا هادی خیر آوردند که حضرت عبدالبهاء حال تشریف می‌آوردند. ما همگی به طبقه بالا رفتیم و پس از چند دقیقه هیکل میثاق ورود فرمودند. در اول در حالت سکوت و توجه بودند پس در حالیکه چشمان مبارک بسته بود شروع به تکلم فرمودند ولی حال مبارک منقلب می‌شد و چند لحظه سکوت می‌کردند و بسدادامه می‌دادند. مضمون بیانات مبارک در این روز چنین بود:

"امروز يك خبر بسیار محزنی رسید، خیلی محزن. فی الحقیقه شخص بسیار جلیلی بود. از جمیع جهات نادر بود. نمی‌شود نفی که از جمیع جهات کامل باشد. جناب میرزا حیدر علی باید ترجمه، حال او را بنویسد. فی الحقیقه در نهایت انقطاع بود، در نهایت ثبوت و استقامت بر امرالله بود. یا تبلیغ می‌کرد، یا تحریر می‌نمود. هیچ تعنقی باین عالم نداشت. چقدر فاضل و منتبع در کتب بود. از هر ملتی آگاه بود، از آئین هر دینی مطلع بود، سهیم و شریک من در عبودیت آستان مقدس بود، در وقت احزان سبب تسلی من بود. نه‌سایست کمینان را از هر جهت از او داشتم. هر نفسی ردی برای امر می‌نوشت حواله به او می‌کردم جواب می‌نوشت چقدر شامع و خاشع بود. آنچه کردیم که این شخص يك خادمی برای خود بگیرد قبول نمی‌کرد، الا آنکه خودش خدمت احبا را بکند، خودش چای درست می‌کرد. جمیع احبا و جمیع اغیار وقتی که در منزلش می‌آمدند خودش خدمت می‌کرد. با ضعف جسم و ناخوشی و ناتوانی و تب، با وجود اینها، برمیخاست و چای درست می‌کرد و خدمت می‌نمود. جمیع فکرش این بود که حضرات راضی و مسرور باشند، به هر نحوی که باشد. در این مدت کلمه، من از او نشنیدم، من گفتم یا من نوشتم، می‌گفت: خدمت ایشان عرض کردم، خدمت احبا عرض کردم. ایسدا"

کلمه‌ای از او صادر نمی‌شد که من علمی دارم یا اطلاعی دارم - فی الحقیقه محو و فانی بود - در آستان مقدس جانفشان بود - ابدا " راحه وجود از او استشمام نمی‌شد - دیگر حکمت بالقه چنین اقتضا کرده است - چاره جز صبر نیست فکم من رجل یعد بالفی - باری فردا صبح زود جمیع احبای الهی در بالا جمع شوید و مناجات بکنید و من هم در اینجا مشغول خواهم بود - "

(کتاب " شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی " ص ۲۳۸ - ۲۳۶)

تالیف : روح الله مهربانانی - سنه ۱۳۱ بدیع)

نطق شماره ۲

در محفل دیگری هیکل مبارک حضرت عبدالبها، جل ثنائه در سعود جناب ابوالفضائل بیانات ذیسل را

فرمودند :

" فی الحقیقه مصیبت جناب ابوالفضائل مصیبت عظیمه است - هر چند انسان می‌خواهد خودش را تسلی دهد تسلی نمی‌یابد - چقدر خوب است که انسان چنین باشد تا آنکه قلوب جمیع از هر جهت منجذب بسه او گردد - در اسکندریه هر وقت که بسیار دل‌تنگ می‌شدم می‌رفتم با او ملاقات می‌کردم فوراً " زائل می‌شد بسیار صادق بود - خیلی صادق بود - ابدا " غل و غش نداشت - آثار عجیب هم گذاشت - تماش در استدلال امر مبارک بود - قاعده‌اش این بود که از صبح تا ظهر مشغول تحریر بود کسی را قبول نمی‌کرد بعد از ظهر هر کس می‌رفت قبول می‌کرد - خانمهای فرنگی ذکر می‌کردند، چون این زنهای فرنگی بسیار مصر می‌شوند و خیلی سئوالات می‌کنند، اما میرزا ابوالفضائل مشغول به تحریر بود از سئوالات اینها بتنگ آمده بود نمی‌توانست تحمل کند - چند نفری از زنهای فرنگی گفتند ما رفتیم آنجا درب خانه - ایشان را زدیم جواب نشنیدیم - اصرار کردیم فهمیدیم که داخل است هی در زدیم هی در زدیم - آخر بانگلیسی فرمودند : ابوالفضائل ایز نات هیر - گفتند ما از خنده غش کردیم خودشان هم بنا کردند به خندیدن، برگشتیم - از وجهش نور می‌بارید - چقدر نورانی بود - قلبش روشن بود - حکمت الهی عجیب است - انسان حیران می‌ماند - انسان حیران می‌ماند - با وجودی که این نفوس مثل دریاقتند، معلوم است برای او این غایت قصوی است منتهای مراتب وجود است این صوت از برای او حیات عظمی بود - از برای انسان موهبتی اعظم از این نیست که از عالم وجود برود ولی کسانی که با او انس داشتند محبت داشتند محزون می‌شوند - انسان صمیمی بود آنچه بود صمیمی بود - ابدا " هیچ زواندی نداشت همه‌اش صمیمی بود - مثلاً " اگر با انسان محبت داشت در قلبش بیشتر محبت می‌کرد - اگر انسان را وصف می‌نمود در قلبش بیشتر وصف می‌کرد - اگر با انسانی الفت می‌نمود در قلبش بیشتر الفت می‌نمود - صمیمی بود شوخی نبود - اگر از انسانی مکدر می‌شد نمی‌توانست با او حرف بزند - می‌لرزید - غریب است - یکی از پاشا وات مصر مشناق شد که او را ملاقات کند قبول نکرد بعد از آن ، واسطه رفت نزد ایشان گفت چرا قبول نمی‌فرمائید؟

جواب دادند از او خوشم نمی آید لابد این آرزوی او حقیقت ندارد. زیرا اگر آرزوی او حقیقت بود خدا در قلسب مسن محبت او را می انداخت. هر چه هست نمی توانم با او از روی محبت و صدق ملاقات کنم. بهتر است که او را نبینم. هیچ آلوده به این عالم نبود. به هیچ چیز آلوده نگشت. نه به حیات دلیستگی داشت، نه به چیزی دیگر. مجرد بود. مجرد بود، منقطع ساطع، ملکوتی، روحانی بود. شیخ الاسلام قفقازیه ردی بر این امر نوشت بعضی از احباب حساب نوشتند. شیخ الاسلام رد ثانی نوشت. بعد از آن آقا میرزا ابوالفضائل جواب شافی وافی نوشت. نفسش قطع شد. خیلی بامزه بود. مزه اینجاست که یحیائی ها خیلی طالب کتاب او بودند آخر یکی از احباب به آنها گفتند که خوب شماها بابی هستید چرا این کتاب را اینقدر می خواهید؟ گفتند خوب استدلالهایی در حق حضرت اعلی کرده است ما بجهت این استدلالها می خواهیم.

(کتاب "شرح احوال جناب سیرزا ابوالفضائل گلپایگانی

تالیف: روح الله مهربانخانی - ۱۳۱ بدیع - صفحات ۲۴۱ - ۲۳۸)

نطق شماره ۵

و نیز به اشخاصی که به مصر می رفتند چنین فرمودند:

"از طرف من به زیارت مرقد میرزا ابوالفضل بروید" (مرقد ایشان در قاهره است). ایام حیاتش صرف خدمت امرالله شد میل و اراده اش وقف پیشرفت پیام ملکوت بود. راحتی و آسایش دنیوی نخواست و هرگز در فکر حفظ جان نبود. علاقه به اشیاء این دنیای فانی نداشت. تمام افکار و آمال و نقشه ها و هدف های او متمرکز در خدمت به عالم الهی بود. الحمدلله زندگی روحانی و معنوی او پرثمر و اثر بود. کلیه کتب او حاوی ادلسه قاطعه و دلائل مربوط به این امر محکم آسمانی بود. پاک و مقدس و روحانی و ملکوتی از این عالم فانی به عالم نورانی ورود نمود. اعمال خالصانه و افعال صمیمانه، هرکسی چون نخ صور از ایمان و انجذاب او به امرالله حمایت می کند، و لازم نیست که انسان آنها اثبات کند. از لحاظ پاک و خلوص نیت محال بود کسی در او نقصی ملاحظه کند. کسی را در نظر نجسم کنید که همیشه با صفای فطرت و صدق نیت زیست می نمود و اعمال و افعال صادقانه اش توفقی نمی یافت. با بصیرتی عمیق و نظری مقدس و الهامی شدید قیام در برابر شوکت ابداء می نمود و قدرت دشمنان امرالله را در هم می شکست و پیوسته با شهادتی خلل ناپذیر و روحی قوی به فتوحات مستمره می پرداخت. هر یوم راه تازه برای خدمت و فعالیت ابداع می کرد. با نیروی الهام به حل مسائل غامضه و مطالب مشکله در آثار خود مبادرت می ورزید و با اراده، قوی هر مانعی را از پیش خود برمی داشت و با قدمی ثابت بدون تامل و توقف در عالم روحانی به اوج فتح و ظفر می رسید. میرزا ابوالفضل چنین شخصی بود. تمام افراد احبا باید در زندگی او را مثل اعلائی خود قرار دهند. (همان کتاب/ ص ۲۴۱ - ۲۴۲)

و نیز در اطاق جنب مقام اعلی حضرت عبدالعظیم این خطابه را ادا فرمودند:

"فی الحقیقه صعود حضرت ابوالفضائل بلیه‌ای بود از برای اهل‌بها در جمیع ممالک دنیا هر جائی که اهل بها اقامت دارند از این مصیبت متاثرند. تاثیر غریبی در نفوس احبا نمود زیرا جمیع بدل و جان او را دوست می‌داشتند. روح کل به او منجذب بود. فی الحقیقه سزاوار این عنایات بود. فی الحقیقه سزاوار بود. سبحان‌الله در این شخص ایدا نفعه‌ای از هوی نبود. جمیع افکار و افذارش خدمت به آستان الهی بود. هیچ فکری نداشت مگر آنکه موفق شود به اقامه برهان ساطع و دلیل لائح و واضح و بیان جلیل. جمیع عمرش در اثبات امرالله صرف شد. انسان چون کتب او را می‌خواند، کلمه‌ای پیدا نمی‌کند که دلیل بر وجود یا دلیل بر علم باشد. کلمه. مسن ندارد، مگر باقتضای عبارت که من می‌گویم چنین است یا چنان... چقدر در کتب جمیع ملل و امم و عالم متنبع بود. از کتب جمیع ادیان اطلاع داشت. تورات و انجیل را جمیعا" واقف بود و براسرار آنها مطلع. به عقائد حکمای سلف و فلاسفه الهی مطلع بود. به جمیع تواریخ امم آگاه. جمیع فضلاء ملل حتی مصریون اعتراف می‌کردند که این شخص فاضلی است معهدا نفعه، وجود در او نبود. چقدر در سبیل جمال مبارک صدمات و بلایا و رزایا دید. هیچ آرامی نداشت. در طهران همیشه در زیر تهدید بود تا آنکه در سجن افتاد. در زمان ناصرالدین شاه با وجود آن تهور ناصرالدین شاه و نایب السلطنه در نهایت استقامت و ثبوت اعتراف کرد و آنچه باید و شاید بیان نمود. صدمات شدید خورد تا بد قدرت او را نجات داد و لکن من ایدا" از او ذکر این مصائب را نشنیدیم جز این که روزی ذکر می‌کرد که انصاف اینست که بیان شیخ رضای یزدی سبب اطمینان قلوب شد. بعد از آنکه از هریک از ماها سوال کردند هر کدام به حکمت صحبت می‌کردیم، جواب می‌دادیم. نایب السلطنه قبول نمی‌کرد لهذا اطمینان حاصل نمی‌شد تا آنکه آقا ملا رضا آمد و به بیانی فصیح و بلیغ تمام کرد بعد گفت مسن حقیقت را برای شما گفتم جمیع امور بر این منوال است که می‌گویم ولی ما از فساد ممنوعیم. جمال مبارک ما را منع کرده است باری چون ما به حکمت صحبت می‌داشتیم و آقا شیخ رضا بدون پرده لهذا نایب السلطنه از او اطمینان حاصل نمود یقین کرد که اگر فساد در میان بود، خود آقا شیخ رضا می‌گفت این سبب نجات ما شد. روزی که جناب ابوالفضائل ذکر حبس می‌نمودند این را گفتند دیگر بهیچوجه از حبس خود صحبت نکردند همینقدر گفتند جناب ملا رضا چنین صحبت نمود، نه آنکه من زحمت کشیدم یا صدمه‌ای خوردم، فقط درستایش آقا شیخ رضا این حکایات را می‌گفتند (شرح جریان حبس چند تن از یاران، در ص ۷۱ بیعد کتاب "شرح حال جناب ابوالفضائل" مندرج است مراجعه فرمائید.)

باری اول کسی بود که قلب احبا جمیع به او تعلق داشت سراج این امر بود. نور هدی بود. کوکی بود لامع. نجمی بود بازغ. بحری بود موج. دیگر حکمت الهی چنین اقتضا کرد. لبس لنا الا ان نرضی برضائیه و نصیر علی بلائه طوبی له و لکل من اخلص وجهه لله رب العالمین.

خلاصه ، بعضی از نطقهایی که در صعود حضرت عبدالبهاء جل ثنائه ایراد شده است :

نطق شماره ۷

نماینده ، اسلام احساسات همکیشان خود را چنین بیان نمود :

" ای معشر عرب و عجم برای که گریه و زاری می‌کنید آیا برای کسی است که در حیات دیروزی خسود بزرگ بود و در موت امروز بزرگتر است اشک برای کسی که به عالم بقا شتافته مریزید بلکه برای از کف رفتن تقوی و عقل و احسان ندیده کنید ، برای خود زاری کنید چه که فاقد شمائید مفقود شما رهگذری بود که از عرصه این جهان فانی به عالم باقی قدم گذاشت ، ساعتی برای خاطرنسی زاری کنید که قریب به هشتاد سال بحال شما گریه کرد ، نظر بر است کنید نظر بچپ نمائید نظر بشرق و غرب نمائید ببینید چه عظمت و جلالی غیبت نموده چه پایه ، بزرگ صلحی منهدم شده چه لبهای فصیحی خاموش گشته وا اسفا ، قلبی نیست که از غم این مصیبت ، دردناک نیست و دیده‌ای نیست که پرسرشک نیست وای بحال فقرا احسان از آنها مقطوع شد وای بحال یتیمان که پدر بزرگوارشان از دست رفت اگر حیات سر عبدالبهاء ، به قربانی بسیاری از روحهای قیمتی مصون می‌ماند در این راه بسی از نفوس جان خود را فدا می‌نمودند ولی ید تقدیر بغیر از این امضاء نموده هر آینه قبلا " مقدر گشته و فرمان الهی خلل ناپذیر است ، از اعمال این فائد انسانیت چه بیان کنم زیرا که خارج از حد وصف و بیانست بهمین اکتفا می‌کنم که بر هر قلبی اثری دائمی گذاشت و بر هر زبانی ذکر خیری عظیم و کسی که چنین تذکاری بس عزیز و دائمی باقی بگذارد هرگز نمرده است ای اهل ابهی بخود تسلیت دهید حلیم و صبور باشید کسی در شرق و یا غرب نیست که به شما تسلیت دهد زیرا که خود را بیشتر محتاج به تسلیت می‌داند . "

نطق شماره ۸

سپس نماینده ملت مسیح بیانات ذیل را نمود :

" بکیت علی الدنيا و قدمات سیدی و متلی من بیکی اذا مات سیده

چه قدر این مصیبت جانگداز تلخ و ناگوار است این خسارت فقط راجع به مملکت ما نیست بلکه يك فاجعه ، عمومی است حضرت عبدالبهاء عباس قریب به هشتاد سال زندگی فرمود و آتیه حیاتش همچون حیات مرسلین بود حضرتش ناس را تهذیب فرمود تعلیم فرمود احسان کرد و ارشاد فرمود تا آنکه قومش را باعلی دروه ، جلال فائز نمود لذا از درگاه حضرت رب الارباب حضرتش را ثواب و جزاء عظیم از پی خواهد بود ایها الناس بدانید عباس مفقود نشد و نور بها خاموش نگشت شعاع این نور الی الابد پاینده و درخشنده است سراج بها ، حضرت عبدالبهاء ، عمری نمود که از آن معانی حیات ابدی منبعت گشت و از آن تجلیات حیات

روحیه هویدا شد تا اینکه از این دنیا رخت بر بست و به جنت پروردگار انتقال فرمود در حالتی که ملبس به رداى اعمال طیبه و صفات عزیزه بود. بلی حضار محترم صحیح است که جسد مطهر این شخص عظیم را به مقام اخیرش مشایعت می‌کنید ولی به یقین میین بدانید که روح عباس همیشه در بین شما به اعمال و اقوال و صفات و تمام جواهر حیات باقی و برقرار است. به جسد مادی عباس وداع می‌کنیم و جسما " از نظر ما غیبت می‌فرماید ولیکن حقیقت عباس روحانی از افکار و عقول ما مفارقت نمی‌نماید و ذکر حضرتش از افواه منقطع نخواهد شد. ای راقده عظیم مقدس، تو ما را احسان کردی ارشاد نمودی و تعلیم فرمودی در بین ما به عظمت به تمام معنی عظمت، زندگی فرمودی ما را مفتخر به اعمال و اقوال خود نمودی مقام و منزلت شرق را باعلی ذروه، جلال رساندی بکل رافت نمودی و ناس را تهذیب کردی تا آنکه تاج وهاج ظفر و فیروزی را حامل گشتی در عین سعادت در ظل رحمت پروردگار بیاسای و هو یجزیک خیر الجزاء.

نطق شماره ۹

يك نفر از مسلمین مفتی حیفا چنین تکلم نمود :

" مایل نیستم که در تابین این شخص جلیل مبالغه کنم زیرا که ایادی احسانش در راه خدمت به انسانیت و تاریخ حیات غرایش که معلو از نیکی و مبرات است منکری ندارد مگر کسی که خداوند چشم قلبش را کسور و نابینا کرده باشد. ای راحل مکرّم به بزرگواری زندگی فرمودی و در عین عظمت صعود کردی، این منظر عظیم و این موکب مهیب دلیل واضحی بر بزرگواری توست چه در حیات و چه در ممات. ای که از بین ما پنهان شدی ای راهنمای بشر پس از فقدان قائد با سخاوت رئوف، فقرا به که متوجه شوند؟ حامی بیوه زنان گرسنگان و یتیمان که خواهد بود؟ امید است که حضرت باری باهل بیت و خویشاوندان در این مصیبت عظمی صبر عطا فرماید و حضرتت را مستغرق بحر رضوان رحمتش فرماید انه سمیع مجیب."

نطق شماره ۱۰

نماینده یهود خضوع خود را در قالب کلمات ذیل اظهار نمود :

" در قرن انتشار فلسفه، حسی و غلبه مادیات خیلی عجیب و نادر است که فیلسوفی باحاطه، عبدالیهاء، عباس یافت شود. آن وجودی که به قلب و عواطف تکلم می‌کند و روح را به تعالیم و مبادی حسنه اش سیراب می‌نماید چه که مبادی است که اساس تمام عقاید و اخلاق صافیه است. با الواح و بیانات و حرکات مخصوصه و با مضامین دلکش با هر یک از نایغه‌های عصر که طرف می‌شد آنها را همیشه قانع می‌فرمود. نفوس حیه، صاحب قوه، دیگری هستند حیات شخصی و اجتماعی او بزرگترین سرمشق فداکاری و عفو برای خیر دیگران بسود.

فلسفه، عباس بسیط و آسان است، و بواسطه همان سادگی عظیم است چه که موافق با طبایع بشری است که امروره بواسطه اغلاط و تعصبات و موهومات موجوده لطافتش را کم کرده. عباس در حیفا فلسطین ارض مقدس نسبت انبیا رحلت فرمود سرزمینی که قریباً متروک و بی ثمر مانده بود روح جدید یافته مقام و شهرت اولیه خود را از سر می گیرد. در مصیبت رحلت این پیسر گریه و زاری می کنیم. ما فقط نفوسی نیستیم که حضرتش را تجلیل می نمائیم در امریک و اروپا و در تمام ممالکی که مسکن مردمان وجدان پرست است و مردمانی که در این دنیای دون تشنه عدالت اجتماعی و اخوت هستند نیز در این مصیبت عزا دارند. عبدالبهاء رحلت فرمود بعد از آنکه از استبداد و تعصبات دینی و هتک احترام حریت افکار در این عالم صدمات و ابتلاآت زیاد دید. حضرتش سنوات عدیده در عکا که "باستیل" عثمانی بود مسجون بود. بغداد، پایتخت عباسیان نیز حبس او و پدرش را مشاهده کرد و ایران مهد قدیم فلسفه پر حلاوت الهی ابناء خود را که این عقاید را در آن سرزمین ایجاد نموده بودند بیرون کرد آیا در این وقایع اراده الهی مشاهده نمی شود که همیشه اراضی موعود را اختصاصی داده که چون گذشته در آینده هم منبع افکار سامیه باشد؟ کسی که گذشته، باین درخشندگی دارد هرگز نمرده است. کسی که چنین مبادی عالیه را تعلیم فرموده و منتشر نموده است و مقام قوم خود را در نظر قارئین آن مبادی مرتفع نمود مکلل به خلود و بقای ابدی است.

(ایام تسعه - ص ۵۰۳ - ۴۹۸)

نطق شماره ۱۱

"صلح عمومی بوسیله نظم عمومی"

نطق پروفیسور هانس پتر در دانشگاه هایدلبرگ آلمان

ترجمه: دکتر امین الله احمد زاده

خانمها و آقایان محترم دوستان عزیز:

آنچه را که امروز ما سالخوردگان می توانیم از فاجعه جنگ بین المللی اول بیاد آوریم خاطرات تلخی است که بیشتر با خاطرات ایام طفولیت آمیخته است در آن اوان ما را ناگهان از محیط پر مهر و صفای خانسواده و آغوش گرم والدین بیرون کشیدند تا آماده جنگ شده خون مردمانی را که هرگز ندیده بودیم بریزیم. برای آنکه ما رابه جنگ و ستیز با آنها برانگیزند چنین به ما القاء می نمودند که: اینان دشمنان دیرین شما هستند و چیز نابود ساختن اساس رفاه و آسایش شما خیالی در سر ندارند. همه برای هجوم به مرز و بوم شما مهیا گشته اند و سراز ریختن خون شما و ربودن حق شما و ویران نمودن خانه ها و شهرهای شما مقصد و آرزوی ندارند. بدیهی است که در آن موقع احوال کسانی که آنها را دشمنان دیرین ما می خواندند بی شباهت به اوضاع و احوال ما نبود و آنان هم تحت تاثیر چنین تبلیغات و تلقینات زهرآگینی پرده سیاهی از نفرت و دشمنی بر روی قلوبهای تابناک خود می کشیدند و خود را برای جنگ با ما مجهز و مهیا می ساختند.

در آن موقع غوغا و هیاهوی جنگ به کسی اجازه نداشت تا ملاحظاتی را در مورد اقدامات مسئولین هم برای حفظ سلطه و حاکمیت خود مانع از این بودند که سربازان لحظه‌ای به خود آید و در مال کار خود بیندیشد. کار سرباز جنگ و پیکار است نه تعقل و تفکر. بالاخره جنگ با وجود تمرکز قوا و مجهودات طاقت فرسا به شکست ما منتهی گردید و این ملت فریب خورده و منحرف از جاده، مستقیم صلح و صفا به خسران و اضطرابی عظیم دچار گردید.

پس از آنکه از میادین خون آلود پیکار به خانه‌های خود مراجعت نمودیم و مجال آنرا یافتیم که لحظه‌ای به خود آئیم و از حال خویشتن جويا و باخبر شویم اولین سوال ما از طبقه کهنسال همان سوالی بود که امروز جوانان پس از پایان جنگ خانمانسوز دوم از ما می‌کنند که: "ای پدران و مادران چرا برای ما جهان صلح و سلام بوجود نیاوردید چرا مانع بروز جنگ نشدید؟" جوابی که در آن روز شنیدیم این بود که: "ما به سراغ جنگ نرفتیم بلکه عفریت صهیب جنگ بغته بسر وقت ما آمد و چهره عبوس و وحشتناک خود را بر ما آشکار ساخت.

بلی در آن اوان پس از يك دوره نسه طولانی صلح و صفا که قریب پنجاه سال ادامه داشت ناگهان جنگ اعلان شد و عجب تر آنکه در این حادثه مدتش کمتر کسی دیده می‌شد که از آن ناراضی باشد. حتی در روزهای اول يك شور و هیجان شعف انگیز بهمه حکمفرما گردید.

ولکن پس از آنکه صلیبهای قبور کشتگان، جنگل خشک و انبوهی را بوجود آورد و آثار فلج درازگان ملت پدیدار گشت آنوقت همه به فرجام شوم جنگ پی بردند.

در این جنگ با صرف تمام قوا نهایت سعی و اهتمام ابراز می‌گشت که هرطور شده شاهد فتح و ظفر در آغوش ما آید و این امر طبیعی و اجتناب ناپذیر بود چه پس از آنکه ناشره جنگ شعله ور گردید و مقدرات حیات و ممات ملتی را در برگرفت آیا وظیفه افراد آن ملت جز این است که برای حفظ وطن و میانیت حق خود در راه غلبه و پیروزی نهائی نهایت جهد و فداکاری را ابراز دارد و جان را برایگان بخشد؟

پس از خاتمه جنگ فاتحین و مغلوبین در تنها چیزی که هم صدا بودند این فریاد بود که: نیست و نایب باد جنگ، جنگ خیانت است.

دربادی امر از تنفیری که مردم نسبت به جنگ ابراز می‌داشتند چنین تصور می‌شد که دیگر کسی حاضر نخواهد شد آتش نبرد را دامن زند و ننگ جنگ را تحمل نماید. معهدا ملاحظه نمودید که چگونه آتش جنگ دوم شراره کشید و هستی ما را طعمه خود ساخت.

بدیهی است که در این دفعه که همه از نتایج شوم جنگ خاطرات تلخی داشتند و کلمه جنگ برای همه معنی مرگ و نیستی را می‌داد دیگر از آتش افروزان جنگ کسی نمی‌توانست آشکارا به تقویت روح جنگ جوئی پردازد و مردم را به جانب خاك و خون کشد. از این رو تا مدتی ندای جانغزای صلح و آشتی بود که به دلها نور امید می‌بخشید و جهانی را پر از لطف و صفا جلوه می‌داد. ولیکن ای دریغ که در خفا جمعی در برافروختن آتش جنگ کوشا بودند و با انشار نظریات مسموم کننده‌ای چون: "جنگ از نوامیس لن یتغیر طبیعت است. برای حفظ و بقای حیات باید جنگید. بدون جنگ و تنازع، ترقی و اعتلا غیر ممکن است." باز نغمه شوم جنگ را ساز

کردند. در آن روزگار بجائی کشید که اگر کسی به این جملات با نظر شك و تردید می نگریست او را خیال بافی بیش نمی دانستند و درباره او چنین قضاوت می کردند که این شخص چون در عالم احلام زندگانی می کند هرگز قادر نخواهد بود چنین حقیقت ساده و مسلمی را که هزاران سال است جزء لاینفک زندگی بشر می باشد ادراک نماید.

بتدریج بر دامنه این طرز فکر افزود تا جائی که اگر کسی درباره ضروری بودن جنگ مختصر تردیدی بسه خود راه می داد او را سفیه، ابله و ترسو می خواندند و درباره چنین کسانی می گفتند: " هنگامی که قهرمانان و دلاوران رزم آرا با روح سلحشوری بسوی میدان پیکار پیش می روند این ابلهان در جاهای گرم و راحت به تنن آسائی می پردازند."

حتی پس از مدتی اشاعه افکار صلح جوئی را نوعی از جرم تلقی می نمودند بدین منوال دیری نپائید که قیافه هول انگیز دیکتاتوری هم نمودار گردید و وحشت محکومیت و ترور، دایر مدار امور گشت.

این راهم نباید از نظر دور داشت که این تغییر و تحول سریع در کشوری وقوع می یافت که از عطش انتقام، نقشه، یک جنگ ابلهانه ای را در سر می پرورانید که هر عقل سلیمی آن را در همان مراحل اولیه اش محکوم به شکست می دانست.

در آن زمان نه تنها جمله " ضروری بودن جنگ" بر علیه نیات صلح جوئی انتشار داشت بلکه اصولاً وحشت و ترور به کسی مجال حقیقت پوئی را نمی داد. هر قدر یأس و نومیدی در مبارزه با قوای غالبه و مخربه شدت می یافت بهمان اندازه بر ترور و زورگوئی افزوده می شد و می بایستی هم افزون گردد تا آنکه رسید زمان آن شکستی که قبل از وقوع در نزد ارباب عقول سلیمه امری محتوم بود.

امروز جوانان حق دارند که بگویند: " چرا ما را از این سرگذشت شوم حفظ و صیانت ننمودید چرا از حمایت و نگهداری صلح دست کشیدید؟ اگر چه باید ادعان کرد که در آن اوان ماجراجویانی بودند که با آگاهی کامل از نتایج شوم جنگ به تقویت روح جنگجویی می پرداختند و پس از آنکه زمام امور را بدست گرفتند کسانی را که با امیال و مقاصد رزمی خود مخالف می دیدند با جد و دقتی هر چه تمامتر نابود می ساختند و لکن مقصود ما از این کنفرانس داوری در چگونگی امور گذشته نیست بلکه مقصد این است که توجه جوانان عزیز را منعطف به امری سازیم که در شرف وقوع است، یعنی در این جا می خواهیم نسبت به چگونگی جلوگیری جنگ آینسده قدری باهم بیندیشیم. کسانی که مسوول امور جاریه، گذشته بودند نتیجه عمل خود را دیده و خواهند دید و لکن آنچه حال مورد نظر است کیفیت مسوولیت در قبال حوادث آینده است.

کافی نیست که ما از هر اقدامی که مختصر ارتباطی با بروز جنگ دیگری داشته باشد پرهیزیم بلکه مسوولیت خطیر و سنگین ما در این است که از اقدام هر نوع عملی که در استوار ساختن ارکان صلح، موثر است دریغ نداریم و غفلت نورزیم. این همان مسوولیت مهمی است که کوشش و مجاهدت در راه آن مقدم بر هر امری می باشد. تجارب تلخی به ما نشان داده است که آن وقتی را که برای ایجاد صلح حقیقی در اختیار ما گذاشته اند ممکن

است بگفته فوت شود و چاره از دست رود.

با این عرایض خود نمی‌خواهم بگویم که جنگ دیگری در پیش است بلکه بدون اینکه بیم این را داشته باشیم که ما "خیالیاف" بخوانند با اطمینان کامل عرضه می‌دارد که ممکن است از وقوع جنگ آینده مانع شد و اگر در این امر همه با هم متفق شوند یعنی فروغ چنین عقیده‌ای در قلوب ابناء بشر تجلی نماید یقیناً "دیو جنگ از عالم انسانی بدر رود و فرشته صلح با قامتی رعنا و آراسته جایگزین آن شود. چه هر مرام و مقصد بلندی هنگامی لباس عمل می‌پوشد که نسبت به تعالیم آن، ایمان حاصل شود. این یکی از خصائص شگفت آور پیشرفت هر مسلک و مرامی است. پس هر گونه شك و تردید در مناسک و تعالیم عالی‌های که در بقا و اعتلای نوع انسان مثمر باشد خیانت است و برای بقا و تعالی نوع انسان هیچ دستور العملی بالاتر از تعلیم صلح عمومی نیست.

اگر زمامداران هر کشوری تصمیم به جنگ بگیرند آنها "جنگ آغاز خواهد گشت. آنوقت است که دیگر از ایمان به صلح نتیجه، مترتب نخواهد شد و هرگونه اقدامی در راه حفظ صلح، عقیم خواهد ماند تا آنکه باز مناظر دهشت زای خرابه‌ها و قبور کشتگان، ناظرین را مشمئز سازد و لکن نباید فراموش کرد که آنوقت دیگر دیر شده است و باید از امروز در فکر بود که دیر نشود.

و اما راجع به جلوگیری جنگ اصولاً "باید فهمید که چگونه می‌توان شاهد این مقصود را در آغوش گرفت و راه و رسم وصول به آن کدام است؟

آنچه تا کنون بر ما واضح گشته این است که در این راه شك و تردید از هر چیزی بیشتر احتمال بروز جنگ را قطعی می‌سازد و لکن در عین حال عدم تردید هم بتنهائی نمی‌تواند مانع بروز جنگ شود. سؤال فوق سوال دیگری را بوجود می‌آورد که آیا علت بروز جنگ چیست؟ مورخین بنام و رجال مشهور سیاسی در مقابل این پرسش با تبسمی غرور آمیز اظهار می‌دارند که "تا بحال هیچ اختلاف و مناقشه‌ای نبوده که بدون اسلحه حل و فصل شود و کسی که تمام هوش و حواسش بجا باشد هرگز نمی‌تواند تصور کند که زمانی خواهد آمد که این همه اختلافات و مناقشات متنوعه، حیات بشری را رها سازد.

این جوابی است که در مقابل آن جز تصدیق گریزی نیست. چه مادام که گروهی بدور هم جمعند از تصادم امیال و منافع آنان اختلاف و مناقشه هم وجود خواهد داشت. انکار این مطلب یعنی انکار بدیهیات. ولیکن مقتضیات عصر حاضر چنین ایجاب می‌نماید که هر کجا از ابناء بشر جمعیتی تشکیل شده باشد باید کاری کرد که هرگونه اختلاف و مناقشه بدون جنگ و ستیز حل و فصل شود. در این صورت باید تحقیق کرد که آیا ممکن است بدون جنگ هر مناقشه و اختلافی را فیصله داد؟ آیا یک چنین اساس متینی که از عهده حل این مشکل برآید وجود دارد؟

در این باب یا کوب فرید ریک فریس یکی از فلاسفه روشن ضمیر آلمان هنگامی که خطر یک جنگ مهیب دنیای آن روز را تهدید می‌نمود ضمن یکی از آثار خود که در سال ۱۸۰۳ نگارش یافته چنین پاسخ می‌دهد: در دنیای خارج هر چه واقع شده و آنچه در حال وقوع است همه تحت قوانین لن بتخیر طبیعت می‌باشد و در کلیه

فعل و انفعالات و حوادثی که در طبیعت رخ می‌دهد دائم نسبت به یکدیگر موثر و متاثرند و همواره قطع و فصل امور باقوای قوی تر است و در این میان تنها عاملی که می‌تواند تعادل و موازنه را برقرار سازد تساوی قوا می‌باشد.

ولکن در جهان بیکران درون ما قانون دیگری حکمفرما گردیده که مفهومش تقوی و عدالت است. یعنی تقوی در حیات فرد و عدالت در عالم اجتماع. بموجب این قانون درونی که در هر انسانی بوسیله خرد تجلی می‌کند رتق و فتق امور حیاتی به تساوی حقوق و اگذار شده نه به قهر و زور. حق ضعیف ناتوان را باید قدرت قوی محافظت نماید و حق بیک طفل بی زبان بر قدرت عقل قوی ترجیح داده می‌شود.

گو - هونگ - مینگی یکی از فلاسفه عصر حاضر چین راجع به ملل مغرب زمین چنین می‌نگارد: "تنها راهی که ممکن است ملل غرب را از نیستی و اضمحلال نجات بخشد تمسک به یک تمدن اخلاقی جدیدی است که آزادی هر شخص متمدنی را منوط به انطباق حق و عدالت می‌داند نه آزادی مطلق که هرکس هرچه را بخواهد و قادر باشد انجام دهد."

یک غلام و یا شخص عادی غیر متمدن بعلت خوفی که در این دنیا از قدرت قاهره دولت و پادشاهان عالم از آتش دوزخ دارد از ارتکاب به ظلم و شر دوری می‌جوید ولیکن شخص متمدن جدید کسی است که در اعمال و رفتار خود نه احتیاج به قوه ظاهره دارد و نه به دوزخ، کردار و پندارش همواره نیک است زیرا نیکی را دوست دارد. احتراز او از ظلم و شر نه از روی بیمی است که از سوابق حس بردگی و بندگی تراوش می‌نماید بلکه اصولاً از ارتکاب به ظلم تنفر دارد. آن چیزی که همه اعمال و اندیشه او را در سیطره خود دارد و او را به رفتار و کردار نیک هدایت می‌کند همان قدرتی است که در درون و شعور پنهانی خویش حس مینماید که آنرا ندای وجدان می‌نامند نه قانون مدنی و قوه مجریه، چنین شخصی می‌تواند بدون حکومت مقتدر ظاهری به حیات خود ادامه دهد ولیکن بدون قوانین درونی خود هرگز قادر نخواهد بود که زندگی نماید.

بزرگترین مربی عالم انسانی حضرت بهاء الله در این مقام چنین می‌فرماید: "یا ابن الانسان لو تكلون ناظر الى الفضل ضعما ينفعلك و خذ ما ينتفع به العباد و ان تكن ناظر الى العدل اختر لدونك ما تختاره لنفسك" از آنچه که گذشت معلوم شد که فقط عدل و داد می‌تواند از بروز جنگد مانع شود. این اصلی است صحیح و مورد تصدیق همه و لکن برای استقرار صلح عمومی آیا عدل و داد به تنهایی می‌تواند کاری از پیش ببرد؟ چه بسا مردمان جبان و ضعیف النفسی هستند که از مواهب عدل و داد سوء استفاده می‌کنند و همیشه از نام حق و عدالت مدد می‌طلبند. اینان چون آهنگد جنگ نمایند آن قیام را برای گرفتن حق خود و انمود می‌کنند و غالباً با یک مصلحت آمیخته با کبر و نخوت مخصوصی مدعی اند که "از حق خود دفاع می‌نمایند" به تاریخ مراجعه فرمائید. ببینید کدام جنگی است که بعنوان گرفتن حق خود آغاز شده است؟ ملت این نوع دست آویز هم این است که اصولاً تا جنگی بنام حق و عدالت یا بعبارت دیگر صورت حق بجایی به خود نگیرد هرگز مورد استقبال جامعه واقع نخواهد شد. این مطلبی است غیر قابل انکار مراسم و تجلیلی که معمولاً برای جنگها و پیکارها معمول می‌دارند و تشریفات و جشنهایی که جهت بهادران و قهرمانان جنگ می‌آرایند همه برای این است که این

قهرمانان و بهادران مبارز برای حفظ حق و عدالت جنگیده و در این راه شهامت و استقامت شایانی از خود ابراز داشته‌اند.

هرگاه اتخاذ تصمیم نسبت به شروع و ختم جنگ برعهده همان کسانی بود که در میدان پیکار به نبرد مشغولند در همین جا می‌توانستیم به بحث و گفتار خود خاتمه دهیم. اما جای تامل این جا است که مصادق این مطلب را فقط در افسانه‌ای که از قهرمانان بسیار قدیم بجای مانده می‌توانیم بیابیم. در آن روزگار آن مردی که دستش به نبرد مشغول بود مغزش هم نیز در مصالح امور رزم کار می‌کرد و تمام مسوولیت‌های مربوط به آغاز و انجام جنگ برعهده او گذارده شده بود. وانگهی تصدیق می‌فرمائید که همیشه مراد از فتح و ظفر صرفاً " حفظ حق و عدالت نبوده‌است از این رونمی‌توان جنگ را یگانه وسیله دانست که برای خاتمه دادن مناقشات و اختلافات عامل موثر باشد.

بلکه این آتش خانمانسوز علاوه بر خسارات مالی و جانی اساس و بنیاد اخلاق را هم ویران می‌سازد. حوادث گذشته به ما نشان می‌دهد که هر وقت بین فرمانده و سرباز فاصله، واقع شده یک مساله خطیر اخلاقی پیش آمده که سرباز را به یک حال شك و تردید سهمناکی دچار ساخته‌است.

سرباز را برای مبارزه و ابراز شجاعت تربیت می‌نمایند و او شرافت خود را در آن می‌بیند که در این راه ضعف و سستی از خود بروز ندهد. جای تردید نیست که چنین روحیه، که ناشی از حس وظیفه‌شناسی است مستوجب هر گونه توصیف و تمجیدی است و نیز وجوب اطاعت تبعیدی در میدان رزم امری است واضح و مسلم. چه آنجا که کفالت مطلوب و نتیجه یک اقدام عمومی به حسن نظم و اطاعت فرد بستگی دارد بایستی افراد بدون چون و چرا مطیع اوامر ما فوق باشند ولیکن از نظر کلی آزادی و استقلال فرد را هم که خود مبحث مبسوط و علیحده ایست نباید از نظر دور داشت. بموجب مواهب این عطیه، الهی در جوامع متشکله بشری باید طوری جانب آزادی افراد رعایت شود که چون موضوع جنگ بمیان آمد هر فردی بتواند با استقلال و حریت کامل نسبت به مشارکت در آن هرگونه تصمیمی را که بخواهد اتخاذ نماید و در این امر فقط تابع احکام عقل و وجدان خود بوده، تحت تاثیر هیچ قدرت خارجی واقع نشود. بدیهی است چنانچه در این مورد پای عنف و زور بمیان آمد این‌گونه آزادی و عطیه الهی آن مفهوم حقیقی و عالی خود را از دست خواهد داد چه در این صورت دیگر شخص غیرسراز تسلیم و رضا چاره نمی‌یابد، ما وظیفه داریم فقط در مقابل آن فرامین و احکام سر اطاعت فرود آریم که با اصول اخلاقی منافاتی نداشته باشند چه هر اطاعت بلاشرطی منافاتی با اخلاق است.

تا زمانی که سربازان مسلح می‌توانستند آراء و تصمیمات خود را در جنگها دخالت دهند تکلیف قطعی افراد هم در این موارد واضح و آشکار بود. اما امروز وقتی دول معظمه به اتخاذ چنین تصمیمی مبادرت می‌ورزند روح سرباز فاقد هرگونه اطلاعی می‌باشد. درست است که امروز نمایندگان ملت به امور و حوادث بین المللی وقوف دارند ولی توده سپاه که در حقیقت عبارت از همان جوانان مبارز می‌باشند از بواطن امر هیچگونه اطلاعی ندارند و در حالیکه از همه جا بیخبر است سوگند جانفشانی یاد می‌کند. آیا این همه مسوولیت‌های خطیر و حیاتی

که بر دوش این جوانان نورسیده گذاشته می شود چگونه قابل تحمل خواهد بود؟ البته زمانی که اینان به شرافت و درستکاری نمایندگان و زمامداران خود که اعلان جنگ را امضا نموده اند اطمینان وثقه کامل داشته باشند.

از مطلب دور شدیم و هنوز جواب سوال نسل جوان را نداده ایم. سوال مزبور این بود که: آیا شما چگونه توانستید از حسن گمان و اعتماد ما سوء استفاده نمائید؟ آیا من بعد چگونه می توان از چنین سوء استفاده مانع شد؟ در این مورد بایستی آنچه را که شکست اخیر به ما آموخته بخاطر آوریم. گرچه این شکست خیلی مخوف و وحشتناک بود ولی سهمناک تر لطمه ای بود که بر پیکر حق و حقیقت وارد گردید که دیگر هیچ فتح و ظفیسری نمی تواند آثار شوم آنرا مرتفع سازد. ممکن است بوسیله یک فتح فریبنده و میان تهی در یک مدت کوتاهی آنرا پنهان نگهداشت ولی این اختفا موقتی است و آخر الامر نتایج مششوم آن پدیدار می گردد. چه این قبیل فتوح و پیروزیهای سست بنیاد هرگز قادر نخواهند بود حقی را بوجود آورند بلکه حقانیت است که باعث اجلال فتح و پیروزی می گردد و به آن پایه و مایه اساسی می دهد و آن در صورتی است که در راه رسیدن به حق و حقیقت بدست آمده باشد شاهد چنین فتوحی موقعی در آغوش می آید که اصولاً " بطور مطلق جنگ را در هر زمان و مکانی محکوم به تحریم نمائیم. فقط در یک مورد است که می توان جنگ را مشروع دانست و آن در موقعی است که در عالم انسانی حق و عدالت به مخاطره افتد. برای آنکه مفهوم عالی و رفیع این حقیقت را بخوبی دریابیم جز مراجعه و تامل به آثار و تعالیم حضرت بهاء الله گریزی نداریم. در این مقام برای نیل به این مقصد از جنم خطاب به سلاطین و روسای جمهور چنین می فرمایند: " ان قام احد منكم على الاخر قوموا عليه ان هذا الاعدل مبین " ۰۰۰ اتقوا الله یا ایها الملوك ولا يتجاوزوا عن حدود الله ثم اتبعوا بما امرتم به فی الكتاب ولا تكونن من المتجاوزین ۰۰۰ "

" ۰۰۰ ایاکم ان تظلموا علی احد قدر خردل و اسلكوا سبیل العدل و انه لسبیل مستقیم " این دستور مبارک بسان مشعل فروزانی است که افکار را بسوی صلح عمومی و دائمی هدایت می فرماید. به موجب این فرمان الهی هرگونه مناقشه ای که قهراً " از مقتضیات عالم ناسوت منبعت و در ازمنه و امکانه مختلفه با حیات بشری مواجه می شود بایستی با وسائلی غیر از جنگ، حل و تسویه گردد. در موارد بروز اختلاف هم باید طبق دستور العمل های صریحه الهیه از هر نوع قهر و رزی ممانعت کرد و مادام که به حق کسی تجاوز نشده از اعمال هرگونه جبر و قدرتی جلوگیری نمود.

اگر طالب یک صلح عمومی و پایدار هستیم، اگر می خواهیم در حفظ و بقای آن به کمال جد بکوشیم، اگر میایلیم از گزند هر نوع سوء استفاده بر حذر باشیم ناکزیریم که اصول و موازین چنین صلحی را از سنن و تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله بیاموزیم و در جمیع شئون حیاتی آن را بکار بندیم. باری بحث در موضوع صلح دائمی از زمان قدیم افکار متفکرین را به خود مشغول داشته و هر یک درباره آن آراء و نظریاتی داده اند ولی تا این زمان مردم نمی توانستند امیدوار باشند که روزی این آرزو جامه عمل پوشد. حتی " کانت " (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴) در بیشتر رسالات فلسفی خود درباره صلح سخن گفته و برای تحقق آن ملاح چنین دیده که به منظور رفع سوء ظن از قاطبه سلاطین و دولتی که هیچوقت از جنگ سیر نمی شوند " از هرگونه تعبیر و تفسیری که ممکن است تولید سوء ظن

نماید خودداری شود تا آن عقاید و نظریاتی که وی بدون هیچ غرضی آزادانه اظهار می‌دارد برای کشور خود نوعی از خطر تلقی نگردد. کانت در آن زمان وقت را مقتضی آن می‌دانست که در همه جا قدمهای مؤثری برای تاسیس چنین صلحی برداشته شود چنانچه می‌نویسد:

در شرایط امروز روابط و نزدیکی ملل بیکدیگر بدرجه‌ای رسیده که هرگاه در یکی از نقاط عالم تجاوزی علیه حق وارد آید در اکناف و اقطار آن محسوس می‌شود، این است که تاسیس و اعلام حقوق بشری که چیزی جز تکمیل همان قوانین ملی امروزی نیست تصور و فکری باطلی بنظر نمی‌رسد در آن سیر تکاملی که قوانین از بدو تاریخ نموده‌اند اعلام حقوق بشر از ضروریات است و فقط در سایه چنین تکاملی می‌توان امیدوار گشت که عالم انسانی مستمرا " و بتدریج به فوز چنین صلحی نائل گردد. "

بدین ترتیب انظار بدان قدمی منعطف می‌شود که نوع انسان باید بردارد تا آن صلحی که تا امروز فقط در داخله، بعضی از ممالک تاسیس گشته در تمام کره، ارض تعمیم یابد. وضعیت داخله قبائل و ملل غرب را که تحت قوانین و سنن واحدی زندگی می‌کنند در نظر بگیرید و ببینید چگونه انواع مناقشات و اختلافاتی که قهرا" بین افراد این اوطان بروز می‌کند بدون توسل به جنگ حل می‌گردد بطوری که حتی در اندیشه آحاد و افراد راقیه، بعضی اجتماعات، فکر عنف و زور هم خطور نمی‌کند. بدیهی است در این جوامع قوه قانون مانع از این است که شخصی قوی‌تر با قهر و زور اراده، خود را بر فرد ضعیف‌تر تحمیل نماید. و یا شخص با هوش‌تری با حيله و تزویر حق دیگری را بر باید و یا نفس بی وجدانی به اغفال دیگران پردازد. این از سیطره، قانون است که هر شخص متجاوز بی‌درنگ تحت تعقیب قرار می‌گیرد و به کیفر اعمال متجاوزانه خود می‌رسد. و کسی که مورد تجاوز قرار گیرد هیچگونه الزامی نمی‌بیند که برای اعاده حق خود به جنگ یا زور توسل جوید چه او می‌داند که یگانه حافظ و حامی حقوق او در اجتماع، قانون است و قانون نیز متکی بر قدرت دولت می‌باشد که حفظ نظامات اجتماعی را برعهده دارد. و همچنین دولت هم قوای خود را بدست نفوس شایسته و صالح و سلیم النفس و بی غرضی سپرده است تا با تمام قوا بر علیه هرگونه زور و تجاوزی قیام نمایند. البته جامعه هم بایستی بدان درجه از رشد اجتماعی رسیده باشد که بتواند بخوبی به اهمیت قانون پی برد و آن را بدیده تقدیس بنگرد. مع الاسف چنین جامعه‌ای که بطور مطلق به چنین رشد قانونی رسیده باشد دیده نمی‌شود ولی برای آنکه بتوانیم به حقیقت مطلب توجه نمائیم فعلا فرض می‌کنیم که يك چنین مملکت متمدنی که به این درجه از رشد و تکامل رسیده باشد وجود دارد. در این مملکت یعنی در این مدینه، فاضله اگر بین دو نفر مناقشه‌ای رخ دهد چون هیچک از طرفین نمی‌توانند اراده خود را بردیگری تحمیل نمایند لذا هر دو جانب، بسازش متوسل می‌شوند و بدون آنکه زور و اسلحه‌ای بکار رود موضوع مورد مناقشه تحت مشاوری قرار می‌گیرد و هر له و علیه هر يك مذاکراتی بعمل می‌آید و بالاخره یکی از طرفین به گذشتن راضی میشود و بدین ترتیب قضیه با طرز مسالمت آمیزی حل و تسویه می‌گردد و طرفین دعوا از آن چیزی که می‌خواستند به زور و حيله و اغفال بدست بیاورند منصرف می‌گردند. و اما در صورتی که بین طرفین چنین سازشی حاصل نشود و هر دو طرف راه خود گیرند در این صورت بایستی هر دو از

آن چیزی که مورد مشاجره آنان بوده است بالممره صرف نظر نمایند. جامعه این قضیه را بدون ابراز احساساتی بخاطر می سپارد و تنها کسی که احساس زیان و ضرر می نماید خود آنها خواهند بود ولی اگر جامعه ملاحظه نماید که خاتمه دادن به این مناقشه لازم و ضروری است علیرغم میل طرفین دعوی به حل و تسویه آن اقدام خواهد نمود.

صدها سال است که بین جامعه های کوچکی که در داخل جوامع بزرگتر می باشند و دارای استقلال نسبی هستند همان مناسبات اخلاقی برقرار گردیده که فیما بین افراد نیز موجود است یعنی در این اجتماعات درباره مطالب و مسائلی که مورد نظر جامعه است در جلسات شور مطرح نموده تحت مشاوره قرار می دهند و تصمیمات نهائی هر چه باشد همان نفع و صلاح "عمومی" تلقی می گردد و این بهترین وسیله سازش و حفظ جهت جامعه این جوامع می باشد، البته در این جلسات مشاجراتی از اختلاف آراء ناشی می گردند ولیکن حکم اکثریت آراء غالب و قاطع می باشد. ممکن است طرفین با لحنی خشن و تند و صریح از منافع خود دفاع کنند ولی هیچگاه برای حل قطعی مطالب مورد بحث داخل در میدان جنگ نخواهند شد.

از آنچه ذکر گردید این سوال باقی می ماند که آیا بدین ترتیب می توان بدون اسلحه بر مشکلات و اختلافات بین المللی فائق آمد؟

در اینجا باید همان فکر کانت را که هنوز زنده و نباض است و در آخر قرن گذشته نهضت شریفی از صلح در کنگره صلح هاگ (۱۹۰۷ - ۱۸۱۹) جلوه داد بخاطر آوریم. حضرت بهاء الله در اوایل نیمه دوم قرن نوزدهم اهمل عالم را به تاسیس صلح عمومی دعوت فرمود. در تعالیم حضرتش مرجعی بین المللی بنام بیت عدل عمومی پیش بینی شده که حل و فصل هر نوع مشکلی چه از حیث شئون ملی و چه از لحاظ مناسبات بین المللی بعه آن راجع می باشد.

حضرت عبدالبهاء پسر حضرت بهاء الله تعلیم صلح عمومی را چنین تبیین می فرمایند:

وحدت عالم انسانی طبق دستور صریح حضرت بهاء الله متضمن قوهء حکومت جهانی است که تمامی ملل و اجناس و عقاید مختلفه و شئون متفاوته را در نهایت انجام و استحکام باهم متحد می سازد و یگانگی دائمی و مستمری در بین عموم ایجاد نماید و استقلال داخلی ممالک و تساوی حقوق و آزادی فردی مردمی را که این ممالک را تشکیل می دهند با نهایت صراحت و قدرت حمایت و محافظت نماید. اهمیت این هیات حاکمه از حدوده تصور نسل حاضر خارج است چه این هیات عبارت از یک هیات مقننه جهانی است که اعضای آن نسبت به نوع انسان سمت قیومیت را دارند. عاقبت الامر جمیع منافع ملل مختلفه تحت نظارت و مراقبت این هیات مالمحسسه در خواهد آمد و قوانینی به مقتضای احتیاجات و روح عصر وضع خواهد شد. مسائل ماباه احتیاج دول بر اساس محکمی استقرار خواهد یافت و روابط و ضوابط ضروریه جهت جامعه اجناس متباینه بشر را برشالوده و رزین و رصینی استوار خواهد ساخت. هیات اجرائیه جهانی تحت یک نظم بدیع اداری که متکی به قوه بین المللی می باشد آراء مصوبه و قوانین موضوعه هیات مقننه عالم را مجری خواهد داشت و اساس وحدت هیات مللست را حمایت و محافظت خواهد کرد. بهمچنین محکمه کبری تصمیمات قطعی را نسبت به کلیه امور ماباه اختلاف

بین دول حل و فصل خواهد نمود.

این است آن شکل ظاهری آن نظم جهانی که دنیا منتظر آن است و لکن تنها تاسیس يك نظم ظاهری کفایت نکند. نظم جهانی يك قدرت مافوقی می‌خواهد که بتواند اساس ظلم و تجاوز را ریشه‌کن کند قدرت را بنفسه می‌توان هم در خدمت خیر گماشت و هم در خدمت شر و این بسته به این است که این قدرت در دست چه نوع کسانی قرار گیرد و جان مطلب هم در همین جا است. حضرت عبدالیهاء در رساله مدینه (۱۸۷۵) درباره تاسیس مجمع ملل چنین می‌فرماید: "تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افزا شد که چند ملوک بزرگوار بلند همت آفتاب درخشنده عالم غیرت و حمیت به جهت خیریت و سعادت عموم بشر به عزمی ثابت و رایشی راسخ قدم پیش نهاده مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و به جمیع وسائل و وسائط تثبیت نموده عقد انجمن دول عالم نمایند..."

همانطور که ذکر شد عمده مطلب در این است که مسوولین این مؤسسات با چه روحی وظایف خود را انجام دهند کافی نیست که اهل عالم تحت لوای تشکیلات واحدی در آیند بلکه نکته مهم در این است که همگی باید اساس و ریشه این وحدت را در قلوب خود احساس نمایند آنوقت است که حقیقتاً "شاهد وحدت عالم انسانی در انجمن بنی آدم جلوه می‌کند و تصورات سهمناکی که از خطوط و همی اوطان ناشی و افق اندیشه‌ها را تاریک نموده است زائل می‌گردد یکی از بیانات حضرت بهاء‌الله که برای آینده بشر خیلی اهمیت دارد این است که می‌فرماید: "همه بار يك دارید و برگه يك شاخسار" ما نمی‌گوئیم که بین افراد بشر هیچ اختلاف و تفاوتی وجود ندارد بلکه بلعکس معتقدیم این تفاوت ممکن است از تعداد گل‌های يك باغ هم زیادتر باشد و لکن همانطوری که حضرت عبدالیهاء می‌فرماید این تنوع و اختلاف در واقع وحدتی است در کثرت هر فردی از افراد بشر ناگزیر است منتسب به يك جامعه کوچک و کوچکتری باشد که زندگی روزمره او در آنجا می‌گذرد بدیعی است که عادات و رسوم این جوامع در شوون حیاتی متفاوت است و لکن همچنان که افراد باشکله‌ها و ذوقها و حالات متفاوتی گرد هم جمع شده تشکیل جامعه کوچکی را داده‌اند و از اجتماع این جامعه‌ها اجتماع بزرگتری که مشحون روابط و مناسبات نیکو و حسنه بوده بوجود آمده است بهمین منوال از اتحاد همین جوامع بزرگ است که بالاخره باید يك جامعه عمومی بشری تاسیس گردد که خالی از هر گونه ظلم و تجاوزی باشد.

از قدیم الایام ترقی و پیشرفت هر تمدنی در این بوده که اختلافات و مشاجرات تدریجاً زائل گردد. یونانیان قدیم يك نفر بربر را طوری حقیر و ناچیز می‌شمردند که بالکل او را از هر گونه حقوق اجتماعی خود محروم می‌نمودند ولی در عین حال دول معظمه راقبه‌ای بوده‌اند که همیشه با این محدودیتها و محرومیت‌های بر برها مبارزه کرده و تدریجاً آنان را در استفاده حقوق و قوانین با خود شریک کرده‌اند. درست است که اقدام این قبیل دولتها خالی از غرض نبوده است ولی در عین حال این نوع کوشش و عمل از خصائص يك دولت مترقی است که قابل هر گونه ستایش و تقدیر می‌باشد. این سیر تکامل هر فردی را مجبور بر این نموده که همیشه خود را به دولت معظمه‌ای (مثل امپراطوری روم قدیم) منتسب سازد و از همان صلح و آسایشی که دیگران از آن

جامعه بهره می‌گیرند او هم بر خوردار گردد • دولت‌هایی هم که در ظل چنین امپراطوری قرار می‌گرفتند مجبور بودند که همیشه جانب صلح و صفا را نگهدارند • می‌توان گفت کمال مطلوب این سیر تکامل در این بود که تمام جهان آن روز - تحت لوا " صلح عمومی " قرار می‌گرفت •

ولی این " جهان " در مرحله اولیه عبارت از يك جامعه متمدن نسبی بود که در فضای معینی محدود و دریاها و کوهها و صحراها آن را از جهان‌های دیگر مجزا می‌نمود چرا که امکان روابط هنوز به مرحله • استفاده اجتماعی و اقتصادی نرسیده بود • این دول معظمه بتدریج در یکدیگر منحل و با دول دیگر امتزاج یافتند و پاره‌ای از تحولات و انقلابات سبب مهاجرت‌های گوناگون گردید و تشکیلات دیگری از نظر جغرافیائی بمیان آمد • مسائلی که بشر امروزی را به خود مشغول داشته بی‌شبهت با مسائل آن دوران نمی‌باشد و امروز هر قدمی که در راه تکامل و صلح و صفا برداشته می‌شود طالب همان يك چیز است و آن عبارت از از بین بردن نفاق و اختلاف • یکی از مفاهیم عالی‌های که در اندیشه بشر امروز مرتسم گشته ولی هنوز به نفع و رشد واقعی نرسیده این است که نمی‌توان بشر را به نژادهای عالی و پست طبقه‌بندی نمود و قوانین مختلفی برای آنها وضع کرد •

این در حقیقت نیست مگر همان افکار بیگانگی و جدائی طلبی ما که قریب دو هزار سال قبل مسیحیت آن را تقبیح کرده است •

حضرت عبدالبهاء این مطلب را با بیانی موجز ولی مؤثر چنین توجیه می‌فرمایند: " شعوب نژادی تصور و وهم صرف است خداوند همرا از يك اصل خلق فرموده (ترجمه)

این بیان مبارک تکرار بیان حضرت بهاء الله است که می‌فرمایند: خداوند بشر را برای این خلق نکرده که یکدیگر را محو نابود فرمایند • فیوضات الهی مانند آفتاب جهانتاب به جمیع نژادها و ملل و ادیان و طبقات مختلفه بکسان تابیده • (ترجمه)

امتیاز طبقاتی موجود بین فقرا و اغنیاء کمتر از تعصبات نژاد، برای عالم انسانی شوم و زیان بخش نبوده است • مولود این امتیاز تنها جنگهای خانوادگی نیست • مارکس معتقد است که علت همه منازعات و مناقشات همین امتیاز طبقاتی بوده است و بس • حتی ارسطو بدترین اقسام دولتها را دولت آلیگارش می‌داند که در آن زمان امور يك ملت در دست يك اقلیت کوچکی از اغنیاء می‌باشد • در چنین حکومتی افراد ملت به شکل برده و غلام در می‌آیند و در دولتهای سرمایه‌دار بصورت کار گران مزدور ظاهر می‌گردند • تاسیس صلح حقیقی در اراضی قلوب مشروط به این است که به این قبیل اوضاع خاتمه داده شود •

حضرت عبدالبهاء در این باب می‌فرمایند: " مناسبات افراد يك ملت باید طوری تنظیم گردد که بالکل فقر و مسکنت زائل شود و هر فردی بتواند در خور شان و استعداد خود از آسایش و رفاه زندگانی بهره‌مند گردد • در ثروت تعدیل بعمل آید و از افراط و تفریط جلوگیری شود • " (ترجمه)

این مسائل که در واقع منشاء بیشتر اختلافات می‌باشد همیشه در تاریخ حائز اهمیت شایانی بوده است بقدری مبسوط و مهم است که شرح و بیان آنها مدتها وقت لازم دارد ولی ما در اینجا ناچاریم به همین مختصر

اكتفا نموده، توجه را به موضوع اهمیت دیانت معطوف داریم چه دیانت حقیقی اعظم وسیله، تعدیل اخلاق و رفتار می باشد در حالیکه مضار تعصبات دینی راهم که موجب بسیاری از جنگها و خونریزیها بوده و می باشد از نظر دور نخواهیم داشت و به ثبوت خواهیم رسانید که یکی از وظایف خطیره عالم انسانی از اله همین تعصبات می باشد حضرت عبدالیهها، ضمن یکی از خطابات خود در پاریس چنین می فرمایند: "دیانت باید قلوب را الفت دهد و جدال و نزاع را از بین براندازد حیات روحانی بشر را تقویت کند، بهر نفسی نورانیت و روحانیت عطا کند." اگر دیانت علت نزاع و جدال و عداوت گردد عدمش بهتر از وجود است (اجتناب از چنین دیانتی خود یسک عملی است دیانتی) مقصود از استعمال دواعلاج است و اگر علاج باعث شدت بیماری گردد ترك آن بهتر است دیانتی که باعث الفت و محبت نگردد دیانت نیست ..."

حال خوب است بطور اختصار نظر را بتاریخ سیر تکاملی ادیان معطوف داریم و آن تاریخی است که شرح آن بی شباهت با کیفیت حقوق اجتماعی و مدنی یونانیان قدیم نبود که ذکر شد. شخصی بدوی برای يك قدرت مرموزی که آن را در سعادت و بدبختی خود مؤثر می دانست معبدی می ساخت تا در آنجا به عبادت قسدرت مزبور پردازد و با دعا او را مددکار خود سازد، با آملش موافقت نماید و به بازویش قوت بخشد تا در میدان پیکار بر خصم غلبه یابد. در همان حال دشمنش نیز صاحب خدائی بود که از دشمنان خدای او محسوب می گشت او هم به اسلحه دشمن برکت می بخشید و سحر و جادو می کرد. بناچار خدای وی نیز وظیفه خود می شمرد که به اسلحه بنده اش برکت دهد و همچنین مانند آن خدا سحر و جادو نماید چون در اثر اتحاد جوامع مغلوبه واحدها^ی سیاسی بزرگتری تشکیل گردید آداب و رسوم مختلفه مذهبی هم نیز باهم در آمیخته و بین خدایان اتحادی بوجود آمد و خدایان زیادی در بالای کوه المپ برای خود مسکن و ماوی گزیدند ولی باز مقام و منزلتشان از مقام و منزلت بندگان شان در روی زمین فزونی داشت. این طرز افکار بتدریج تعدد خدایان را به خدای واحدی تبدیل نمود که مقصدش انتشار نفوذ خود در سرتاسر عالم است. تاریخ مسیحیت نشان می دهد که چگونه دیانت مسیح بوسیله دولت معظم روم قدیم کلیه، سواحل بحر الروم را احاطه نمود و بعدا اساس "صلح در مسیحیت" را بنا نمود و سبب گردید که آن "عالمی" که در آن زمان مفهوم مخصوصی داشت متحد گردد تا آنکه در اواخر قرون وسطی وسائل و وسائط ارتباطیه جدیدی بمیان آمد و وسیله کشف نقاط تازه ای گردید. بالنتیجه تمدنهای دور از هم با ادیان راقیه آمیزش یافتند. این ادیان گرچه احکام و فروع متفاوتی بودند ولیکن در اساس یکی و اصول اخلاقیات واحدی را ترویج می نمودند. بتدریج بین ادیان مختلفه آتش عداوت و بغضاء شعله ور گردید و منشاء اختلافات و دشمنیهای عدیده ای در بین بشر شد و پیروان این ادیان دائما "آتش جنگ را دامن می زدند و بر علیه مقصد واحد و نهائی خویش که عبارت از نفوذ در همه جهان باشد قیام نمودند. آیا صلاح این ادیان در این است که همیشه باهم در جنگ و سنیز باشند تا آنکه بالاخره یکی از آنها فاتح گردد در این صورت آیا فتح و غلبه با کدامیک خواهد بود؟ حضرت عبدالیهها می فرمایند: "کلیه انبیای الهی برای اتحاد بشر ظاهر گشتند نه برای آنکه عداوت و دوئیت ایجاد شود." ایمان به وحدانیت الهی بر اعتقادات وثنی غلبه

یافت ولی با وجود این ادیان مختلفه، ایمان به خدای واحد را چگونه می‌توان نزدیک به حقیقت دانست؟ البته زمانی می‌توان عموم این ادیان را به يك خدا معتقد دانست که همه خالق یکتا را به يك شکل پرستش نمایند و بدیهی است بدون چنین اتحادی دیانت هرگز قادر نخواهد بود وظیفه حقیقی خود را انجام دهد و خود ادیان منشاء اختلاف می‌گردند. جنگهای مذهبی ادوار گذشته ثابت نموده که اغراض و هوای نفس در این مناقشات تا چه اندازه موثر است. از طرف دیگر دیانت دارای اعظم قوه و قدرتی است که می‌تواند اوضاع عمومی را بهبود بخشد و اختلافات و مشاجرات را زائل سازد یعنی سنن و حدودی را وضع می‌کند و پایه عدالت را روی مجازات و مکافات می‌نهد. این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که عدم ارتکاب به ظلم دال بر این نیست که عمل خیری انجام گرفته. کانت در سطور اولیه رساله " نقشه صلح " خود خاطر نشان می‌سازد که همیشه " بین اجساد اموات صلح برقرار است " و اما آنچه در این مقام مورد نظر است " زندگی " در صلح دائمی است. و یگانه قوه نافذی که ما را بسوی این کمال مطلوب و غایت مقصود می‌برد همانا تقوی و پارسائی است که اساس و شالوده همه ادیان بر آن استوار شده است و حقیقت آن عبارت از محبت می‌باشد بدون محبت ممکن نیست تلطیفی در احساسات حاصل شود. تنها این اصل و حقیقت می‌تواند ما را به شاهد مقصود رساند. حضرت عبدالیهاء می‌فرماید: " نصیحت و تاکید من به شما این است که اندیشه خود را از سلسال محبت و الفت سیراب سازید و اگر فکر جنگ بر شما غلبه نماید آنقدر بکوشید تا فکر صلح جوئی را جایگزین آن سازید. دیو عداوت را می‌توان در آتش محبت معدوم ساخت. "

(ترجمه)

تجارب و مشهودات به ما نشان می‌دهد که در اجتماع هیچ اساسی بدون محبت پایدار نمی‌ماند. هرگاه به مدد روح ایمان حقیقی تمام حدود و قیود نژادی طبقاتی ملی و مذهبی فدای وحدت عالم انسانی می‌گردید و همه قلوب به این فیض روح القدس زنده می‌شد آن وقت ما بر همه مشکلات و موانع موجوده فائق می‌آمدیم و نظم بدیع جهان آرای الهی سراسر گیتی را به حلل و بدایع خود می‌آراست و نوع انسان به مرحله نهائی تکاملی خود ارتقاء می‌یافت. اگرچه رجال سیاسی در تحقق این غایت آمال مستقیما " وظیفه خطیری را بر عهده دارند و لکن هر فردی باید در این راه دامن همت بر کمر زند و در مهیا ساختن قلوب برای پذیرفتن این موهبت پایدار و درک این نظم عمومی جهد و کوشش نماید (و آئی از تبلیغ فروگذار ننماید) تا آنکه عالم انسانی با همه اختلاف و تنوعی که دارد بسان گلشای رنگارنگ در گلشن وحدت جلوه نماید و این سیاره زمین برای عموم افراد بشر وطن واحد گردد. البته وصول به چنین غایت مقصودی سهل و ساده نیست مخصوصا " در این استحاله عظیم که عوامل مختلفه سیاسی سموم سوء ظن و عدم اعتماد را در سراسر جهان پراکنده ساخته است و گروه زیادی از حسن اعتماد و سادگی، مورد اغفال عده‌ای از مغرضین واقع شده‌اند و سکائی که نیات و مقاصد بلند را دام اغراض خودپرستانه قرار داده و بنام حق و عدالت به تظاهرات گوناگون پرداخته‌اند انجام وظیفه بسیار کار مشکلی است معذک با آنکه کشتی نجات در طوفان مهیبی متلاطم می‌باشد و مخاطرات از هر جهت احاطه نموده باز نیابستی از هدایت افکار بسوی صلح و ساحل نجات غفلت ورزید و خود را دچار یاس و نومیدی ساخت. صلح عمومی نباید در اندیشه‌ها

به شکل خواب و خیال درآید بلکه حقیقتی است نباض و زنده • نسل جوان باید بداند که صلح عمومی تحقق پذیر و حتمی الوقوع است ولیکن موقعی در انجمن بنی آدم جلوه می کند که مرغ دلها به لانه حق و عدالت گراید و اصول متینی گردد ایجاد این نوع نهضت بر عهده نسل جوان می باشد و خود نسل جوان باید پرچم این فتح و ظفر را بر فراز دلها به اهتزاز درآورد •

ما می دانیم که مبارزه در راه حق و عدالت حتی ممکن است منجر به جنگ گردد و از این رو نمی توان بهمین سهل و سادگی با نابود ساختن اسلحه به دامن فرشته صلح دست یافت و چون در هر مورد جنگ ممکن الوقوع است با اراده ای قوی و عزمی راسخ و اعتماد و اطمینانی واثق بیش از پیش در ترقی و تقویت افکار صلح جوئی سعی و کوشش نمائیم •

کسی که در صدد است به حق و عدالت ضربه وارد سازد باید بداند که حامیان صلح نیز قادرند شمشیر بدست گیرند ولی فخر و شرافت بشر در این است که بدون شمشیر و تنها با سلاح عقل و روحانیت بر مناقشات فاش آید • رجال سیاسی اگر نتوانند مانع بروز جنگ شوند بایستی خود را در انجام وظیفه زبون و مغلوب بدانند و جنگی که غیر از برای حمایت حق و عدالت آغاز شود بزرگترین ننگی است که دامن انسانیت را لکه دار می سازد • " انتهای

(بسمه المبين المشفق الحكيم)

بعضی نصوص مبارکه در تاکید فن سخنوری و امور مربوط به آن

حضرت بهاء الله می فرمایند، قوله تعالی: " حکمت هیچ حکیمی ظاهر نه مگر به بیان و این مقام کلمه است که از قبل و بعد در کتب ذکر شده چه که جمیع عالم از کلمه و روح آن به مقامات عالیه رسیده اند. و بیان و کلمه باید مؤثر باشد و همچنین نافذ و به این دو طراز در صورتی مزین که لله گفته شود و به مقتضیات اوقات و نفوس ناظر باشد. حضرت موجود می فرماید: انّ البیان جوهر یطلب النفوذ والاعتدال اما النفوذ معلق باللطافه و اللطافه منوطه بالقلوب السفارغه الصافیة واما الاعتدال امتزاجه بالحکمة التي ذکرناها فی الالواح... انتهی، از برای هر کلمه روحی است لذا باید مکلم و مبین ملاحظه نمایند و بوقت و مقام کلمه القا فرمایند چه که از برای هر کلمه اثری موجود و مشهود. حضرت موجود می فرماید: یک کلمه بمنابۀ نار است و آخری بمنابۀ نور و اثر هر دو در عالم ظاهر. لذا باید حکیم دانا در اول به کلمه ای که خاصیت شیر در او باشد تکلم نماید تا اطفال روزگار تربیت شوند و به غایت قصوای وجود انسانی که مقام ادراک و بزرگی است فائز گردند. و همچنین می فرمایند: یک کلمه بمنابۀ ربیع است و نهالهای بستان دانش از او سرسبز و خرم و کلمه دیگر مانند سموم... انتهی، حکیم دانا باید به کمال مدارا تکلم فرماید تا از حلاوت بیان کل بما ینبغی للانسان فائز شوند. ای حبیب من کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لاتحصی. حضرت موجود می فرماید: عالم را کلمه سحر نموده و می نماید اوست مفتاح اعظم در عالم چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب سما است از او مفتوح... انتهی

دریای دانش ص ۲۶ - ۲۷ - ۲۸

جمال اقدس ابهی جل جلاله می فرمایند: " بگو ای مردمان سخن به اندازه گفته می شود تا نرسیدگان بمانند و نورستگان برسند. شیر به اندازه باید داد تا کودکان جهان به جهان بزرگی درآیند و دربار گسسه یگانگی جای گزینند. ای دوست زمین پاک دیدیم تخم دانش کشتیم دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید، بسوزاند یا برویاند."

دریای دانش ص ۹

جمال ابهی جل ثنائیه می فرمایند: " هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر محروم مشاهده شود..."

دریای دانش ص ۲۲

و نیز قوله الاحلی: " باید صاحبان لسان و بیان که به حق منسوبند به حکمت تمام اطفال ارض را تربیت نمایند. گفتار باید به مثابه نسیم ربیع باشد تا اشجار وجود از او سر سبز و خرم شوند. یک کلمه اثرش مانند اریاح ربیع است و کلمه دیگر به مثابه سموم."

دریای دانش ص ۱۶۸

و نیز می‌فرمایند: "براستی می‌گویم لسان از برای ذکر خیر است و را به گفتار زشت می‌آلاید عفا لله عما سلف از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمایند از لعن و طعن و مایتکدر به الانسان اجتناب نمایند"

دریای دانش ص ۱۷۴

جمال ابهی جل جلاله در کتاب مستطاب اقدس می‌فرمایند: "انما تعمر القلوب باللسان كما تعمر البيوت والديار باليد و اسباب اخر قد قدرنا لكل شيء سببا من عندنا تمسكوا به و توكلوا على الحكيم الخبير"

ص ۱۰۱ امر وخلق ۳

و نیز می‌فرمایند: "اذكروا العباد بالخير ولا تذكروهم بالسوء و بما يتكدر به انفسهم"

ص ۱۰۵ امر وخلق ۳

و نیز می‌فرمایند: لسان شفقت جذاب قلوب است و مانده روح و به مثابه معانی است از برای الفضاظ و مانند افق است برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی

ص ۱۰۵ امر وخلق ۳

جمال ابهی جل جلاله می‌فرمایند: "اگر نزد شما کلمه و یا جوهری است که دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القاء نمائید و بنمائید ۰۰۰"

ص ۴۷۳ امر وخلق ۳

حضرت بهاء الله می‌فرمایند، قوله تعالی: "لا زال این غلام کلمه را که مفاير ادب باشد دوست نداشته و ندارد الادب قمیصی به زینا هیاکل عبادنا المقربین"

ص ۵۲ امر واخلق ۳

حضرت بهاء الله می‌فرمایند، جل ثنائیه: "بیان اگر به اندازه گفته شود رحمت الهی است و اگر تجاوز نماید سبب و علت هلاک"

ص ۱۱۳ امر وخلق ۳

و نیز می‌فرمایند، قوله تعالی: "لوجه الله تکلم کنید کلمه، که لله از سما قلب حرکت نماید و از افق لسان اشراق کند البته مؤثر خواهد بود از تاثیرات اعمال غافل نباشید لعمرالله اگر نفسی به تاثیرات اعمال و اقوال طیبیه و خبیثه مطلع شود ابداً" به هیچ مکروهی التفات ننمایید و جز خیر محض و معروف صرف از اوظاهر نشود ۰۰۰"

مأثده آسمانی ج ۸ ص ۴۹

و نیز قوله تعالی: "هر ذکری که الیوم از لسان حیا" لله ظاهر شود آن ذکر به هیکل بدیع در ملکوت الهی به دوام ملک ظاهر و باهر وناطق و موجود است"

مأثده آسمانی ج ۸ ص ۱۴۰

و نیز قوله الاحلی: " ۰۰۰ اگر گفتار معتدل بود و به کردار مطابق البته سبب نجات عالم و حفظ ام می شود در يك مقام از قلم اعلی نازل که باید بیان به طبیعت لبین مادری و شفقت پدری مزین باشد تا اطفال دنیا به آن تربیت شوند و به بلوغ فائز گردند اگر شخص متکلم فوق ادراک سامع تکلم نماید از عدل خارج شده ۰۰۰ بلی رضیع را الحس مضراست سبحان من يعطی کل ذی حق حقه ۰۰۰ مابین این مردم و این نفوس شخص انسانی باید در کل احوال به لاکل ما یعلم یقال متمسک باشد ۰۰۰"

مأثده آسمانی ج ۸ ص ۱۴۵ الی ۱۴۸

قلم اعلی می فرماید، قوله تعالی: " طویی از برای نفسی که ناس را از دریای بیان رحمن بنوشاند من دون آنکه به کلمه ای تکلم نماید که سبب اعراض و اعتراض شود"

نفل از پیام ۷ شهر القول بدیع معهد اعلی ۱۳۳ بدیع

در مناجات از قلم اعلی در لوح حکما نازل، قوله تعالی: " ۰۰۰ ای رب توجهت الیک منقطعاً عن سوائک و متشبهاً بذیل الطافک فانطقنی بما تنجذب به العقول و تطیر به الارواح و النفوس ۰۰۰"

آثار قلم اعلی ۲

و نیز می فرمایند: " ای پسر تراب حکمای عباد آنانند که تا سمع نیابند لب نگشایند چنانچه ساقی تا طلب نبیند ساغر نبخشد و عاشق تا به جمال معشوق فائز نشود از جان نخروشد"

کلمات مکنونه فارسی

و نیز در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند، قوله الحکیم: " والذی یتکلم بغیرما نزل فی الواحی انه لیس منی ایاکم ان تتبعوا کل مدع اثم ۰"

حضرت بهاء الله می فرمایند، قوله تعالی: " بگو ای دوستان امروز روز خدمت است جامه خوف و صمت و سکون را به نطق و بیان و اطمینان و اهتزاز تبدیل نمائید ۰"

ص ۱۸ جزوه راهنمای احبای الهی در ترویج و انتشار امرالله

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: " ۰۰۰ لسان بلیغ بگشائید و نطق فصیح بنمائید تا نار عشق برافروزید و پرده غافلان بسوزید ۰۰۰"

(منتخبیات از الواح و آثار مبارکه) نشر ۱۳۰ بدیع

حضرت عبدالبهاء چل ثنائی می فرمایند: " ۰۰۰ احبای الهی مجتمع شوند و در نهایت محبت و روح و ریحان الفت نمایند و به کمال آداب و وقار حرکت فرمایند و ترتیل آیات الهی کنند و مقاله های مفیده قرائت نمایند و نامه های عبدالبهاء بخوانند و یکدیگر را به محبت جمیع بشر تشویق و تحریص نمایند و با کمال روح و ریحان مناجات کنند و قصائد و نعوت و محامد حی قیوم تلاوت نمایند و نطق های فصیح مجری دارند و صاحب منزل باید بنص خویش خدمت یاران نماید و همه را دلجوئی کند در کمال خضوع مهربانی فرماید ۰ اگر مجلس

چنانکه باید و شاید بر وجه محرر انعقاد یابد آن عشاء عشاء ربانی است زیرا نتیجه همان نتیجه است و تاثیر همان تاثیر.

جزوه " مستخرجاتی از آثار مبارکه درباره ضیافت نوزده روزه ، ص ۷ - ۶ ، نشر ۱۳۳ بدیع

حضرت عبدالیهاء جل شائنه می فرمایند: " ای دختر ملکوت نامهات رسید و از مضمون معلوم گردید که فکرت را حصر در اقتباس انوار از ملکوت اسرار نموده بودی تا فکر انسان متفرق است ایدا " نتیجه ای نبخشد ولی اگر در یک نقطه فکر جمع شود نتایج عظیمه بخشد مانند آفتاب که در مرآت مسطح تاثیر تام ندارد ولی چون در مرآت مقعر یا در مرآت محدب تجلی نماید جمیع حرارت در نقطه جمع شود و آن نقطه از آتش حرقنشش بیشتر است پس باید فکرا در نقطه جمع کرد تا قوه نافذ گردد . "

مائده آسمانی ج ۵ ص ۱۲۴ و ۱۲۵

حضرت عبدالیهاء جل شائنه می فرمایند: " دیدید چه آتشی به قلوب زدم انسان باید اول خود مسرور و منجذب باشد تا بتواند دیگران را منقلب نماید اول خود متاثر باشد بعد سائرین را متاثر سازد شما کاری کنید که من مسرور باشم آنوقت می بینید چه می شود . "

مائده آسمانی ج ۵ ص ۱۲۴

ایضا " می فرمایند: " بیان باید به مشرب حضار و اقتضای وقت باشد و حسن عبارات و اعتدال در اداء - معانی و کلمات لازم فقط حرف زدن نیست . همیشه در عکا میرزا محمد علی بیاناتی را که از من می شنید بسه عینها در مواقع دیگر ذکر می کرد ولی ملتفت نبود که هزاران حکم و مصالح لازمست نه تنها گفتن در ایسام بغداد و سلیمانیه شیخ عبدالحسین گفته بود که جمال مبارک کردها را به این وسیله جمع و جذب کردند که اصطلاحات عرفا و صوفیه را بیان می نمودند . بیچاره شیخ مذکور رفت و کتاب فتوحات مکیه را پیدا و عبارات آن را حفظ نمود در هر جا ذکر کرد دید هیچ کس گوش نمی دهد . خیلی تعجب کرد که چرا مردم گوش نمی دهند جمال مبارک فرمودند به شیخ بگوئید ما فتوحات مکیه را نمی خوانیم بلکه آیات مدنیه را القا می کنیم . نصوص شیخ را نمی گوئیم بل از نصوص الهیه حرف می زنیم . "

مائده آسمانی ج ۵ ص ۱۷۷

حضرت عبدالیهاء می فرمایند: " در مجامع گفتگوهای من هم مبنی بر اساس موضوعیست که هم موافق حقیقت و هم در نهایت حکمت است . مثلا " می گوئیم اصول حقایق ادیان الهیه یکیست جمیع انبیاء مطالع حقیقتند البته کسی نمی تواند بگوید اساس انبیاء و حقیقت تعالیم آنها مختلف بوده پس گفته می شود که از خصائص تعالیم بهائی صلح اکبر است وحدت عالم انسانی است منع لعن و طعن است معاشرت با ادیان است وحدت وطن و وحدت جنس و سیاست و امثال ذلك است آیا هیچیک از اینها در کتب و ادیان سابقه بود و در آخر بیان می شود که شرایع و ادیان الهیه منقسم به دو قسم بوده قسمی صرف روحانیات است که این اصول و احکام روحانیه در جمیع شرایع الهیه یکی بوده قسم دیگر فروعات احکام است که به مقتضای هر عصری

تبدیل شده مثل اینکه تورات است که اگر کسی دندان کسی را بشکنند دندان او را بشکنند اگر چشم کسی را کور نماید چشمش را کور کنند برای يك دالر دست بریده شود حال آیا اینها جائز است و عمل به آنها در این عصر ممکن البته هیچکس نمی تواند بگوید جائز است در این صورت جمیع مسائل مهمه ابلاغ شده و احدی هم انکار و اعتراض ننموده."

مأثده آسمانی ج ۵ ص ۱۴۱ - ۱۴۲

حضرت عبدالبهاء می فرمایند، قوله تعالی: " هو الله ای منادی پیمان چندیست در این صفحات بسه نشر آیات بینات اوقات می گذرد و در کنائس عظمی و مجامع کبری صریحا " اثبات نبوت حضرت رسول و ظهور حضرت اعلی و تجلی شمس حقیقت روحی لهم الفداء به دلائل و براهین می گردد و جمیع حاضرین سامع لا تسمع لهم همسا و حین خروج جمیع حاضرین می آیند دست می گیرند و اظهار ممنونیت می کنند هر يك که بهائی بوده و یا شده علامت این است که در وقت مفاحه الله ابهی می گویند این نشانه امتیاز است فردی از افراد اعتراض ننماید. زیرا صحبت به نوعی می شود که ابا " از برای نفسی مجال اعتراض نمی ماند نوعی تقریر می شود که عقول و افکار قبول می نماید و به حسب استعداد و قابلیت حاضرین صحبت می شود، بهر طفلک آن پدر سی تی کند، مقصود این است که امر مبارک تاسیس و ترویج شود و محبت در قلوب جلوه نماید زیرا نفس محبت تربیت کند تا به اعلی درجات عرفان و ایقان رسد ۱۰۰۰"

مکاتیب ج ۴ ص ۹۰ - ۸۹

و نیز قوله تعالی: " گاهی مزاح سبب اهتزاز قلوب گردد و مورث انشراح صدور شود ولی مزاحی کسه فی الحقیقه جدی محض در لباس مزاحست، این خوشتر و دلکش تر است زیرا تاثیرش بیشتر."

مکاتیب ج ۴ ص ۳۰

حضرت عبدالبهاء می فرمایند، قوله الاحلی: " اما در مسئله تبلیغ باید به نحوی که در اروپ و امریک تقریر می نمودم بیان نمایند."

ص ۳۴ جزوه، تبلیغ منتشره ۱۳۰ بدیع

حضرت عبدالبهاء جل ثنائی می فرمایند: " همیشه مایه سرور قلوب گردید زیرا بهترین انسان کسی است که قلوب را بدست آرد و خاطری میبازارد و بدترین نفوس نفسی است که قلوب را مکدر نماید و سبب حزن مردمان شود."

امر و خلق ج ۳ ص ۳۱

حضرت عبدالبهاء جل ثنائی می فرمایند: " نباید نفوس را توهین نمود به جهالت نسبت داد که توندانی و من دانم بلکه باید به جمیع نفوس به نظر احترام نظر کرد و در بیان ودلالیت به طرز تحری حقیقت مکالمه نمود که بیائید مسائلی چند در میان است تا تحری حقیقت نمائیم و ببینیم چگونه و چسان است ۱۰۰۰"

امر و خلق ج ۳ ص ۴۹۱

و نیز می فرمایند، قوله تعالی: " اول باید وجود انسان خود منقطع و منجذب باشد تا نفسش در دیگران تاثیر نماید"

حضرت عبدالبهاء می فرمایند، جل ثنائی: " اگر بدانی مشغولیت عبدالبهاء به چه درجه است البته

حیران می‌مانی شب و روز هجوم عمومست و سئوالات مثل دریای بی‌پایان و تبلیغ متتابع و مجامع عمومی هر روز و در مجمع طوائف ساثره نیز وعده می‌گیرند و نطقهای مفصل بحسب استعداد و قابلیت حالیه، اروپا می‌شود ۰۰۰ بسه احبای الهی مرقوم نما که مرا يك دو ماه مهلت دهند که من اوقات را جمیعا " صرف و حصر در تبلیغ نمایم انشاء الله بعد تلافی می‌شود ع ع "

مکاتیب ج ۸ ص ۲۱۰

و نیز قوله تعالی: " کلام بر دو قسم است یکی جوامع الکلم و فصل الخطاب که به غایت موجز و مفید است دیگری اساطیر و حکایات که مسبب و طویل و مطنب است ولی معانی قلیل و کمیاب پس نفوسی که در ظل کلمه، توحید داخل اهل معانیند نه الفاظ و طالب حقایقند نه مجاز جمیع لسان ها نزدشان مقبول و مرغوب اگر معانی محبوب موجود چه لری و چه کردی و چه تازی و چه دری و چه پهلوی و اگر در الفاظ معانی مفقود مردود چه فارسی و چه عربی و چه عراقی و چه حجازی ۰۰۰ "

مکاتیب ج ۸ ص ۱۳۰

در سفر نامه ص ۴۱۱ حضرت عبدالبهاء جل شانه می‌فرمایند: " من به درگاه الهی تضرع و زاری نمایم و از برای شما تائیدات عظیمه طلبم که زبانتان سیف قاطع شود، قلوبتان محل تجلی انوار شمس حقیقت گسردد افکارتان وسیع شود و مقامتان رفیع گردد تا به نشر نفحات الله پردازید و در عالم انسانی ترقیات عظیمه نمائید زیرا تا انسان اول خود کسب کمالات ننماید به دیگران آموختن نتواند تا خود حیات نیابد دیگران را حیسات نبخشد پس ما باید بکوشیم تا اول خود کسب فیوضات ملکوتیه نمائیم حیات ابدیه یابیم تا بتوانیم روح به اسم عالم دهیم جان به جهانیان بخشیم لهذا باید همیشه تضرع به درگاه احدیت کنیم و طلب فیوضات باقیه نمائیم قلوبی چون مرایای صافیه یابیم تا انوار شمس حقیقت جلوه نماید هر شب و روز عجز و زاری کنیم و طلب تائید نمائیم ۰۰۰ "

و نیز می‌فرمایند: " امروز کوکب روز افروز تبلیغ امرالله است هر نفسی سوید بآن مقرب درگاه کبریسا لهذا نظر به استعداد و قابلیت خود منما بلکه در وقت تبلیغ توجه به ملکوت الهی نما تائیدات الهی طلب و به کمال اطمینان و قدرت زبان بکشا و آنچه بر قلب القا می‌شود بگو و از اعتراض و معاتبه اهل عناد ملول مشو و فتور میاور هر چه آنان اعتراض نمایند تو محکمتر جواب بده "

مائده آسمانی ج ۵ ص ۷۵

و نیز می‌فرمایند، قوله الاحلی: نفسی منکر فضائل مبارک نبود و جمیع عقلای شرق اول شخص عالم را می‌دانستند ولی می‌گفتند حیف که ادعای الوهیت فرمودند حتی درباره من اغلب اهالی شرق گفتند و نوشتند که فلانی در علم و فضل و نطق و بیان منکر ندارد حیف که مروج آئین تازه‌ای است توقع آن داشتند که ما خادم و مروج عقاید و رسومات قدیمه آنها بشویم دیگر خبر ندارند که باید به عالم انسانی خدمت نمود و مروج الفست و

مائده آسمانی ج ۵ ص ۱۹۱

بگانه‌گی عمومی شد ۰۰

حضرت ولی امرالله ارواحنا فدا می فرمایند: "۰۰۰ باید جوانان را علم تبلیغ بیاموزند و بـ...
معلومات امریه و علمیه و ادبیه، آنان بیفزایند، به اسلوب و لحن خطابه‌های حضرت عبدالبهاء در بلاد عرب آشنا
نمایند..."

جزوه، تبلیغی نشر ۱۲۴ بدیع به میمنت صدمین سال اعلان عمومی امر حضرت بهاءالله، جل اسمه‌الاعلی
و نیز امر و خلق ج ۲ ص ۵۰۲

"۰۰۰ در کلیه احیان محبوب خود حضرت عبدالبهاء و طریقه، تشریح و تبلیغ او را به خاطر آوریم، او با
حکمت تام و مهارت کامل با فرق مختلفه تماس حاصل می‌کرد، در ملاقاتهای اولیه بانهایت دقت و بردباری و
حضور ذهن بیان مطلب می‌فرمود، در جمیع خطابات خود وسیع‌النظر بود و با علو فکر تعالیم و اصول محکمه
امریه را تشریح و تبیین می‌نمود، با صبر و سکون و دقت و تدریج پرده از وجه حقائق منیره، این آئین مقدس
بر می‌داشت، با عاطفه و احساس شدیدی خلق را دعوت به ملکوت الهی می‌فرمود و با عشق و ایمان مطالب و
حقایق عالیه را به مستمعین القاء می‌نمود با وجود چنین شعله و حرارت و انجذابی وقار و سکونت را در مباحثات
خود از دست نمی‌داد و با لحنی مطمئن به صحبت بر می‌خاست، در عقاید و آراء خویش چون جبل آهنین محکم و
متین بود و در طرق حیاتی بسیار وقور و سنگین مشی می‌فرمود، آن مولای عالمیان با چنین خصائص برجسته‌ای به
تبلیغ و انتشار امر حضرت بهاءالله قیام فرمود."

از بیانات حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا فدا در لوح مبارک مورخه ۲۴ نوامبر ۱۹۲۴ خطاب به احبای
امریک - جزوه راهنمای احبای الهی در ترویج و انتشار امرالله ص ۲۸ - نشر ۱۳۲ بدیع.

"از نحوه، شگفت‌انگیزی که فرزندان شما نسبت به ابلاغ امر الهی در محاضر عمومی اختیار نموده‌اند
از مجاری مختلفه استحضار حاصل گردید، حضرت ولی امرالله امیدوارند که هر سه، آنان ناطقین قابل و فداکار
امرالله گردند و در حقایق مربوط به این امر عظم و موضوعات مشابه آن به بحث و گفتگو پردازند، برای اجرای
این منظور بنحو اتم و اکمل آنان را احتیاج به اساسی محکم و متین از تعلیمات علمی و ادبی است که خوشبختانه
در سبیل تحقق آن سالک و ثابتند، برای جوانان بهائی از ذکور و انات تعلم کامل در دانشکده‌ها که صاحب‌مقام
و موقعیت عالیه هستند همانقدر دارای اهمیت و ضرورت است که تعلیم و تربیت در مسائل روحانی لازم و محتتم
می‌باشد، جنبه، فکری و روحانی هر جوان بهائی قبل از آنکه بتواند بنحو اکمل در دایره، خدمات امریه وارد گردد
باید مورد بسط و تقویت قرار گیرد."

(حضرت ولی امرالله در حاشیه توفیق مرتوم فرموده‌اند: "۰۰۰ من خصوصاً در حق اطفال عزیز شما دعا
می‌کنم که آنان نیز با نقشه دقیقی از تعلیمات و رهبریهای صحیح و روشن در ایامی که در پیش است امر الهی
را بنحو کامل و موثر خدمت نمایند، آنان را استعداد و قابلیت سرشار موجود است و دعای من آنست که بـ...
ترتیب خاص ایشان را موفق سازد که این استعداد و قابلیت را در نشر آئین رحمانی و ابلاغ کلمه یزدانی مصرف
دارند.) (ترجمه)

(از توقیع مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۲۶ که از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از افراد احیا نگاشته شده است ص ۸۹ و ۹۰ از "مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی" تنظیم شده از طرف دائره مطالعه نصوص والواح بیت المسدل اعظم الهی (۱۹۷۶)

حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه می فرمایند: "بکرات و مرآت از لسان اطهر میثاق شنیده شد که اگر چنانچه مبادی اساسیه و تعالیم اصلیه حضرت بهاءالله که در بلاد غرب علی روس الاشهاد اعلان و بیان شد در نهایت وقار و تجرد و توجه و خلوص به مطالب مستعد به همان اسلوب بدیع و لحن جدید و ترتیب کامل که موافق و مطابق مشرب عالم است القاء گردد چندی نگذرد که مستمع منقلب گردد و نور ایمان در قلبش پرتسو افکند."

ص ۳۳ جزوه تبلیغ منتشره ۱۳۰ بدیع

استخراج از ترجمه لوح مبارک مورخه ۲۰ فوریه ۱۹۲۷ "مثل اعلی و درخشنده ترین نمونه حیات بهائی حضرت عبدالبهاء بود که با صبر و متانت عجیبی چه در خطابات عمومی خود و چه در صحبت های خصوصی خویش القاء او امر الهیه می نمود و اساسهای این آئین مبین را بوجهی بیان می فرمودند که متناسب قوای مختلفه و استعداد متنوعه مستمعین بوده ۰۰۰۰"

جزوه، فوق الذکر ص ۳۷

حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا فداه می فرمایند: "این تقدیس و تنزیه با شئون و مقتضیات آن از عفت و عصمت و پاکی و طهارت و اصالت و نجابت مستلزم حفظ اعتدال در جمیع مراتب و احوال از وضع پوشش و لباس و ادای الفاظ و کلمات و استفاده از ملکات و قرائح هنری و ادبی است ۰۰۰"

ظهور عدل الهی ص ۶۳ - ۶۴

حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه می فرمایند: "این نظم بدیع چون از عیوب نظریه منمنه انظمه مذکوره مطلقا عاری و مبرا است هر قدر فروغش امتداد یابد و دامنه اش وسعت گیرد بمرور اعصار و دهور به حکومت استبداد و تسلط اعیان و شرور ناطقین و خطبا که عاقبت کلیه تاءسیسات سیاسی ناقصه بشری است منجبر نگردد و از فساد آنان مصون ماند."

ارکان نظم بدیع ص ۱۸